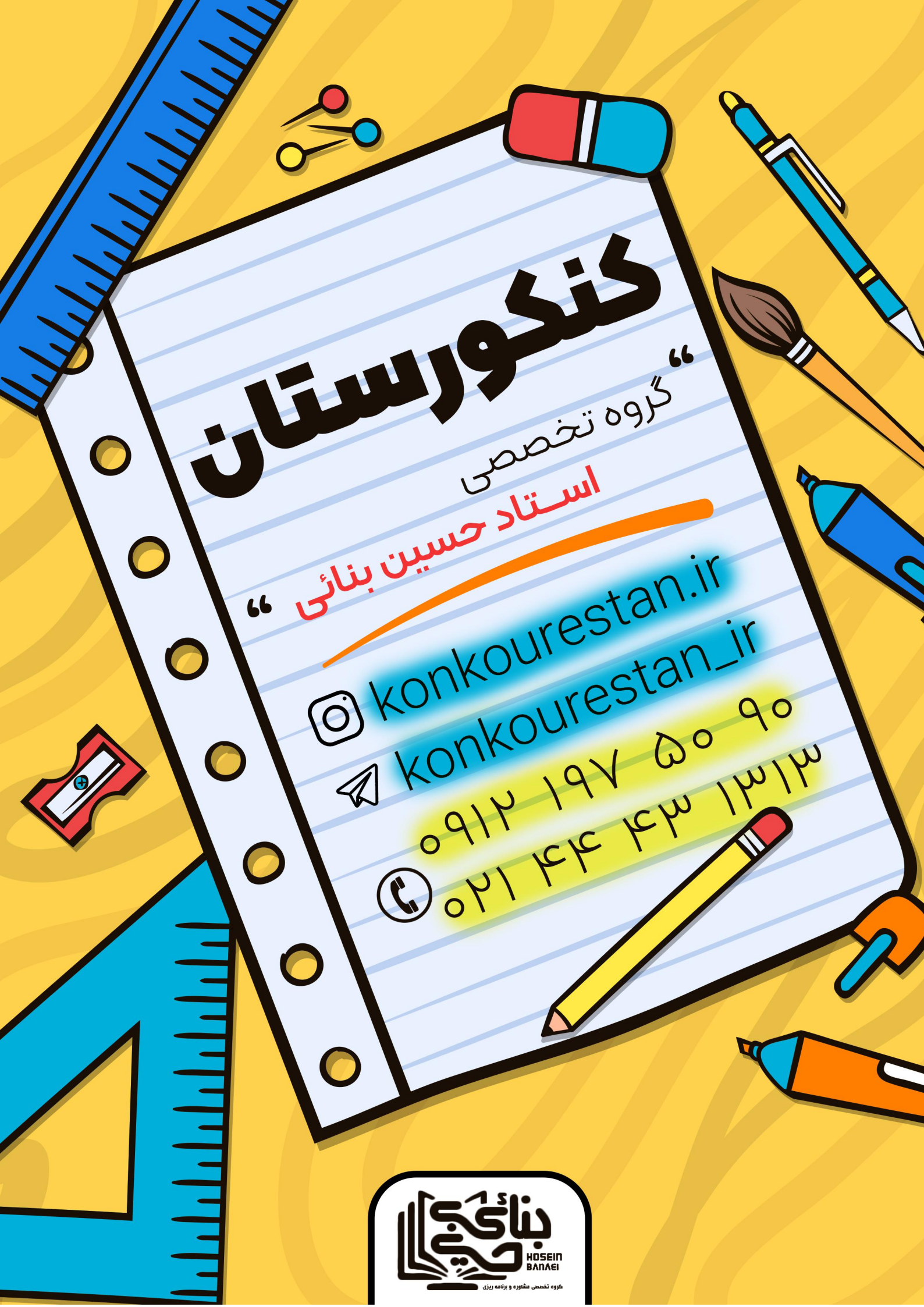

کنکورستان
"گروه تخصصی
استاد حسین بنائی"
konkourestan.ir
konkourestan_ir
۰۹۱۲ ۱۹۷ ۵۰ ۹۰
۰۲۱ ۴۴ ۴۳ ۱۳۱۳
HOSEIN BANAEI
گروه تخصصی مشاوره و برنامه ریزی

ستایش - ملکا ذکر تو گویم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکیّ و خدایی نروم جز به همان ره که تواَم راه‌نمایی

خدایا از تو یاد می‌کنم چرا که تو پاکی و خدا هستی؛ فقط راهی را می‌روم که تو مرا راهنمایی کنی (=تو راهنمای من باشی).

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

خدایا فقط به دنبال تو هستم و فقط در جست‌وجوی بخشش تو، فقط تو را می‌پرستم چراکه سزاوار یکتاپرستی هستی.

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده‌ی فضلی تو سزاوار ثنایی

خداوندا، تو دانایی، بزرگی، بخشنده‌ای و مهربانی، تو بخشش می‌کنی و تو شایسته‌ی پرستش هستی.

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

خدایا، نمی‌توان تو را توصیف کرد، چرا که در فهم ما جای نمی‌گیری (برتر از فهم ما هستی) و نمی‌توان چیزی شبیه تو یافت چرا که از تصوّر و گمان ما برتری.

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نوری و سُروری همه جودی و جزایی

خدایا وجودت عزیز است و بزرگ، تو عالم و دانایی و نیاز به اثبات نداری، وجودت پاک است شادی‌بخش و بخشنده و پاداش‌دهنده‌ای.

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی

پروردگارا از هر غیبی آگاهی داری (علّام‌الغیوب) و عیب‌های بندگانت را نادیده می‌گیری (ستّارالعیوب) زیادها را کاهش و کم‌ها را افزایش می‌دهی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بُوَدش روی رهایی

سنایی با تمام وجود خود فقط تو را می‌پرستد، به امید آن‌که از آتش جهنم (خشم الهی) امکان رهایی داشته باشد.

درس یکم – شکر نعمت

منّت خدای را، عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود مُمدِّ حیات است و چون بر می‌آید، مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

سپاس و احسان مخصوص خدای توانا، عزیز و بزرگی است که اطاعت از او سبب نزدیکی به وی است و شکرگزاری او موجب زیادی نعمت است.

هر نفسی که می‌کشیم (دَم) موجب دوام زندگی است و چون بیرون می‌دهیم (بازدم) موجب شادی وجود. پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد (دم و بازدم) و بر هر نعمتی شکری واجب است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عـذر بـه درگـــاه خـــدای آورد

همان بهتر که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت، از درگاه خداوند طلب بخشش کند.

بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.

رحمت بی‌پایان خداوند مانند بارانی است که نصیب همه شده و نعمت بی‌مضایقهٔ خداوند همچون سفره‌ای در همه‌جا گسترده شده است،

پردهٔ ناموسِ بندگان به گناهِ فاحش ندَرَد و وظیفهٔ روزی به خطایِ منکَـر نبُرد.

آبروی بندگان را به سبب گناهان آشکار آنان نمی‌ریزد و روزی مقرّر آن‌ها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند.

www.hoseinbanaei.ir

فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

خداوند به باد صبا که همچون فرش‌گستری است، فرمان داده تا سبزه‌ها و گیاهان را که همچون فرش سبز رنگی هستند، روی زمین بگستراند و به ابر بهاری دستور داده که همچون دایه‌ای گیاهان را که همچون دخترانی هستند، بر روی زمین که مانند گهواره‌ای است، پرورش دهد و به رسم هدیهٔ نوروزی، برگ‌ها را که همچون جامهٔ سبزی هستند بر تن درختان پوشانده و به مناسبت فرا رسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاه‌هایی بر سر شاخه‌ها - که مانند کودکانی هستند - گذاشته است. شیرهٔ درخت انگور به قدرت او به شیرینی برتر تبدیل شده و هستهٔ خرمایی به واسطهٔ پرورش او به نخلی بلند بدل گشته است.

بلَغ العُلی بِکَماله، کَشَفَ الدُّجی بِجَمالِه حَسُنَت جَمیعُ خِصالِه، صَلّوا علیه و آله

به واسطه کمال خود به مرتبهٔ بالارسید و با جمال نورانیِ خود تاریکی‌ها را برطرف کرد. همهٔ صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

قسیمٌ جسیمٌ نسیمٌ وسیم شیفعٌ مُطـاعٌ نبـیٌّ کریـم

او شفاعت‌کننده، فرمانروا، پیام‌آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش‌اندام، خوشبو و دارای نشان پیامبری است.

در خبر است از سرور کاینات و مَفخرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفوتِ آدمیان و تتمّهٔ دور زمان محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

از سرور مخلوقات و مایهٔ افتخار موجودات و مایه بخشایش خداوند بر جهانیان و برگزیدهٔ انسان‌ها و مایهٔ تمامی و کمال روزگار، محمد مصطفی، که خداوند بر وی و خاندانش درود و سلام بفرستد...

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟ چه غم دیوار امّت را که دارد چون تو پشتیبان؟

وقتی که تو تکیه‌گاه امّت خود باشی، امّت تو غمی ندارد، همانطور که اگر نوح ناخدای کشتی کسی باشد، او از موج دریا ترسی نخواهد داشت.

هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار، دست اِنابت به امید اجابت به درگاه حق – جَلّ و عَلا – بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند. حق – سبحانه و تعالی– فرماید: یا ملائِکتی قَد اِستَحیَیتُ مِن عَبدی و لیسَ لهُ غَیری فَقَد غَفَرتُ له. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

هرگاه یکی از بندگان گناهکار آشفته‌حال به امید قبولی خواسته‌اش دست توبه به درگاه خداوند بزرگ و بلندمرتبه بردارد، خداوند بلندمرتبه به او توجّهی نمی‌کند. آن بنده دوباره خدا را صدا می‌زند. اما خداوند از او روی برمی‌گرداند. بار دیگر آن بنده خداوند را با ناله و زاری صدا می‌زند. خداوند - که پاک و بلندمرتبه است – می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بندهٔ خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد پس آمرزیدمش؛ دعایش را پذیرفتم و خواسته‌اش را برآورده ساختم، زیرا از دعا ناله و زاری بسیار بنده‌ام شرم می‌کنم.

گنه بنده کردهست و او شرمسار کرم بین و لطف خداوندگار

لطف و کرم خداوند را ببین که بنده گناه می‌کند اما او ابراز شرمندگی می‌کند. تأکید بر کرم و جوانمردی خدا

عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عَبَدناک حق عِبادتِک» و واصفان حِلیهٔ جمالش به تحیّر منسوب که: «ما عَرَفناک حَقَّ مَعرفتِک» .

جلال و عظمت خداوند همچون کعبه‌ای است و عبادت‌کنندگان این کعبه به کوتاهی در عبادت خود اعتراف می‌کنند که: «تو را چنان که شایسته است؛ پرستش نکردیم» وجمال خداوند همچون زیوری است که وصف‌کنندگان این زیور با سرگشتگی می‌گویند: «تو را چنان که سزاوار توست،نشناختیم.»

گر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی‌نشان چه گوید باز؟

اگر کسی اوصاف خداوند را از من بپرسد نمی‌توانم چیزی بگویم زیرا منِ عاشق از خداوندی که نشانی ندارد، چه چیزی می‌تواند بیان کند.

عاشقان کشتگان معشوق‌اند بـــرنیـــاید ز کشتگـــان آواز

عاشقان که به مقام فنای فی الله رسیده‌اند، نمی‌توانند ویژگی‌های خداوند را بیان کنند، چون شخص بی‌جان و فانی نمی‌تواند سخن بگوید.

یکی از صاحبدلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن گه که از این معاملت باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

یکی از عارفان در حال تفکّر عارفانه فرو رفته‌بود و در کشف حقایق الهی که مانند دریایی است، غوطه‌ور شده بود. زمانی که از این عرفانی خارج شد، یکی از دوستانش پرسید: از بوستان عشق الهی که در آن بودی چه هدیه‌ای برای به ما آورده‌ای؟ گفت: به خاطرم داشتم که وقتی به وصال خدا برسم اندکی از معارف الهی را برای هدیه به دوستان بیاورم. وقتی رسیدم، لذّت جلوه‌های حق آن چنان مرا مست‌کرد که از خود بیخود شدم [و دوستان را فراموش کردم].

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم — وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

ای خدایی که از دایرهٔ خیال، مقایسه، ظن و تخیّل ما و از تمام گفته‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های ما فراتر هستی.

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز — کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ای مدّعی، عشق راستین را از پروانه بیاموز، زیرا که در راه معشوق فنا شد، ولی صدایی (آه و فغان) از او برنخاست.

این مدّعیان در طلبش بی‌خبران‌اند — کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

کسانی که ادعای شناخت معشوق را دارند در واقع خبری از او ندارند، زیرا کسی که از معشوق آگاهی یافت خبری از او به دیگران نمی رسد. (به واسطهٔ از دست دادن موجودیت خود، در ذات او فنا می‌شود)

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برکشد — وآنکه دید از حیرتش کِلک از بنان افکنده‌ای

هیچ نقاشی تو را نمی‌بیند که بتواند از تو تصویری بکشد، و نقاشی هم که تو را ببیند از حیرت قلم از دستش رها می‌شود.

گنج حکمت – گمان

گویند که بطّی در آب روشنایی می دید؛ پنداشت که ماهی است .قصدی می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت.چون بارها بیازمود و حاصلی‌ندید، فروگذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

حکایت می‌کنند که یک مرغابی بر روی آب نوری می‌دید؛ تصور کرد که آن نور، یک ماهی است.تلاش می‌کرد تا آن را بگیرد ولی چیزی برای گرفتن وجو نداشت، دیگر ادامه نداد و این کار را رها کرد. روز بعد هر وقت که ماهی می‌دید تصور می‌کرد که همان نور خیالی است؛ به همین دلیل تلاشی برای گرفتن ماهی نمی‌کرد و نتیجهٔ این تجربه آن بود که هر روز گرسنه می‌ماند.

کارگاه متن‌پژوهی

۱ جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	واژهٔ معادل
دارای نشان پیامبری	.....
شادی‌بخش	.....
به خدای تعالی بازگشتن	.....
قطع کردن مقرّری	.....

وسیم
مفرح
انابت
بریدن وظیفه(وظیفه= مقرری)

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم‌آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

*قربت(نزدیکی)- غربت(دوری) *حیات(زندگی)- حیاط(فضا و محوطه) *خوان(سفره)-خان(رئیس)
*صبا(باد شرقی)- سبا(آیه‌ای در قرآن) *منسوب(نسبت داده شده)- منصوب(گماشته شده) *بحر(دریا)-بهر(نصیب، قسمت)

۳- در عبارت زیر ، نقش دستوری ضمایر متصل را مشخص کنید.

«بوی گلم چنان مست کرد، که دامنم از دست برفت.»: بوی گل چنان مرا مست کرد = مفعول/ دامن از دست من برفت= مضاف‌الیه

www.hoseinbanaei.ir

۴- در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت **[است]**. / در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب **[است]**.

فعل «است» ، به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

همان بِهتر **[است]** که بنده ... فعل «است» به قرینهٔ معنوی بعد از «به»حذف شده است.

یاد بگیر

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینهٔ لفظی» گویند امّا اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینهٔ معنوی» است.

۵- واژه‌های مشخص شده نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: نماد عاشق غیرحقیقی/ پروانه: عاشق حقیقی

۶- با توجه به عبارت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

- باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.

- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورَد.

الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

«تشبیه»: «باران رحمت»، «خوان نعمت»/ «فراش بادصبا» ،«دایهٔ ابر بهاری»،«بنات نبات»،«مهد زمین»= اضافهٔ تشبیهی

سجع: رسیده-کشیده/ بگسترد-بپرورد

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایهٔ ادبی است؟

فرش زمردین: استعاره از سبزه‌ها(این ترکیب وصفی است)

۷- مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

= نباید از یاد خدای روزی‌دهنده غافل شد.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که نوح باشد کشتیبان؟

= امید امت پیامبر (ص) به شفاعت ایشان در روز قیامت

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

عاشق در وصف خدای بی نشان ناتوان است .

۸- از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برکشد وان که دید از حیرتش کلک از بَنان افکنده ای

چون به درخت گل... برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

املا:

طاعت(بندگی)-**قربت**(نزدیکی)-**حیات**(زندگی)-**خوان**(سفره)-**صبا**(باد شرقی)-**مهد**(گهواره)- **باسق**(بلند)-**انابت**(توبه)-**تضرع**(زاری)

عاکفان(گوشه‌نشین)-**حلیه**(زیور)-**منسوب**(نسبت داده شده)-**بط**(مرغابی)-**فروگذاشتن**(رهاکردن)

www.hoseinbanaei.ir

درس‌دوم – مست‌و هوشیار

مُحتسِب مستی به ره دید و گریبانش گرفت　　مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

مأمور ... مستی را در راه دید و یقهٔ او را گرفت (با او درگیر شد) مست به او گفت ای دوست این پیراهن است نه افسار و دهنهٔ اسب. (در واقع به رفتار غیر انسانی مأمور اعتراض کرد)

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی　　گفت: «جُرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

گفت: تو مست هستی، به همین علّت تلوتلو می‌خوری) ، پاسخ داد: راه رفتن من جرم نیست (من مقصر نیستم) بلکه راه صاف و هموار نیست.

گفت: «می باید تو را تا خانهٔ قاضی بَرم　　گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»

گفت: باید تو را به خانهٔ قاضی ببرم. گفت: برو، صبح بیا، چون الآن نیمه‌شب است و قاضی بیدار نیست.

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم»　　گفت: «والی از کجا در خانهٔ خمّار نیست؟»

گفت: خانهٔ حاکم نزدیک است، به آن‌جا برویم، گفت: از کجا معلوم که خود حاکم هم در میخانه نباشد.

گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب»　　گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

گفت تا داروغه را خبر می‌کنیم، تو در مسجد بخواب، گفت: مسجد خوابگاه مردم خلاف‌کار نیست.

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»　　گفت: «کارِ شرعْ، کارِ درهم و دینار نیست»

گفت: پنهانی، پولی بده و خود را خلاص کن، گفت: دین با پول خریدنی نیست.

گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»　　گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست»

گفت: خبر نداری که کلاه از روی سرت افتاده، گفت: در سر عقل باید وجود داشته باشد (که من دارم) و نداشتن کلاه عیب و ننگ نیست.

گفت: «مِی بسیار خوردی؛زان چنین بی‌خود شدی»　　گفت: «ای بیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست»

گفت: شراب بسیار خورده‌ای، به همین علّت از خود بی‌خود شده‌ای (اگر کم‌تر می‌خوردی این‌قدر مست نمی‌شدی) ، گفت: ای انسان بیهوده‌گو، شراب خوردن حرام است و حرف کم و زیاد خوردن نیست.

شعرخوانی – در مکتب حقایق

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی　　تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

ای بی خبر از عشق، تلاش کن تا عارف و آگاه شوی، تا سالک راه حق نباشی، نمی‌توانی دیگران را هدایت کنی.

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق　　هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

آگاه باش ای پسر و تلاش کن که در مکتب حقایق، نزد آموزگار عشق، بتوانی روزی راهبر شوی

دست از مِس وجود چو مردان ره بشوی　　تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

مانند عارفان حقیقی، دست از وجود کم ارزش خود بردار تا به کیمیای عشق دست پیدا کنی و ارزشمند شوی.

خواب و خورت ز مرتبهٔ خویش دور کرد　　آن گه رسی به خویش که بی‌خواب وخور شوی

تعلقات مادی تو را از جایگاه انسانی دور کرده‌است، زمانی به مقام اصلی خودت خواهی رسید که از تعلقات مادی آزاد شوی.

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد　　باللّه کز آفتاب فلک خوبتر شوی

اگر نور عشق الهی بر دل و جان تو بتابد به خدا سوگند که از آفتاب آسمان هم زیباتر می‌شوی.

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر　　کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

لحظه‌ای در دریای عشق الهی فرو برو (عاشق باش) و گمان نکن که از آب این هفت دریا، ذرّه‌ای وجودت آسیب می‌بیند.

از پای تا سرت همه نور خدا شود　　در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

سراپای وجودت غرق نور الهی خواهد شد اگر در راه خدا از خودت بگذری

وجه خدا اگر شودت منظر نظر　　زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

اگر رضای خدا هدف تو باشد، مطمئن باش دارای آگاهی و بصیرت خواهی شد.

www.hoseinbanaei.ir

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود　　در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

اگر در راه خدا ،وجودت دگرگون شود، از این دگرگونی نترس چرا که تغییری در کمال تو ایجاد نمی‌شود.

گر در سرت هوای وصال است حافظا　　باید که خاک درگه اهل هنر شوی

ای حافظ اگر به دنبال رسیدن به معشوق هستی، باید که در برابر اهل کمال، فروتن باشی.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا **شویم**» گفت: «**والی** از کجا در خانهٔ خمّار **نیست**؟» شویم=برویم / نیست=وجود نداشته باشد

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه **نیست**　　در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه **نیست**

نیست در مصراع اول=فعل اسنادی ، در مصراع دوم= وجود ندارد (غیر اسنادی)

ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌**شویم**. می‌شویم= فعل اسنادی

۲-سرودهٔ زیر را از نظر شیوهٔ گفت وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند؟　　بگفـــت انده خـرند و جـان فروشند

بگفتا جـان فروشـی در ادب نیـست　　بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست...

این شیوهٔ گفت‌وگو در ادب فارسی مناظره نامیده می‌شود. مبتکر آن اسدی توسی (قرن چهارم ه.) است. در میان شاعران معاصر پروین اعتصامی قطعات زیبایی به شیوهٔ مناظره سروده است.

۳- متن درس از نظر شیوهٔ بیان(جد-طنز) با این سرودهٔ حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسبم عیب مگویید که او نیز　　پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

حافظ هم مانند پروین اعتصامی با طنزی تلخ به فساد عوامل حکومتی جامعه اشاره می‌کند.

۴- هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیدهٔ اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»= رشوه‌خواری حاکمان

گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»= نابسامانی‌های اجتماعی

۵- در هریک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت۸: گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»/گفت: «در سر عقل باید، بی‌کـلاهی **عار** نیست» ملاک سنجش انسانیت عقل است نه ظاهر

بیت۹: گفت: «مِی بسیار خوردی؛زان چنین بی‌خود شدی»/ گفت: «ای بیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست» گناه به هر نسبتی گناه است و کم وزیاد ندارد.

۶- دربارهٔ ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

- دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی　　من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

این بیت هم مانند بیت هایی از درس به ریاکاری افرادی که وظیفهٔ ارشاد مردم یا اجرای دقیق احکام دینی را دارند اشاره می‌کند.

- گفت مست:«ای محتسب، بگذار و رو　　از برهنـه کـی تـوان بـردن گـرو؟»

در بیت « گفت از بهر غرامت ، جامه ات بیرون کنم / گفت: پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست » پروین اعتصامی هم مانند این بیت از مولوی به اخاذی از مردم درمانده و فقیر جامعه توسط مامور نظارت بر اجرای احکام دینی اشاره دارد.

درک و دریافت – در مکتب حقایق

۱ ــ مفهوم مشترک هریک از گروه بیت‌های زیر را بیان کنید.

الف) بیت‌های سوم و پنجم: ترک تعلقات موجب تعالی و ارزشمندی می‌شود.

دست از مِس وجود چو مردان ره بشوی　　تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد　　بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

ب) بیت‌های ششم و نهم: توصیه به توکل به خداوند

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر　　کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

بنیاد هستی تو چو زیـر و زبـر شود　　در دل مدار هیچ که زیـر و زبـر شوی

املا: **محتسب**(مأمور احکام دینی)- **قاضی**(قضاوت‌کننده)- **داروغه**(رئیس نگهبانان)- **غرامت**(خسارت)- **عار**(ننگ)- **اکراه**(بی میلی)- **تزویر**(دورویی)- **منظر**(دیدگاه)

www.hoseinbanaei.ir

درس‌سوم – آزادی

ناله مرغ اسیراین همه بهر وطن است　　مسلک مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است

ناله‌های پرندهٔ گرفتار (شعر شاعر) تماماً برای وطن است. تنها راه پرندهٔ گرفتار در قفس، مانند من، نالیدن است.

جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن　　بدرآن جامه که ننگ تن وکم ازکفن است

کسی که در راه وطن کشته نشود و لباسش غرقه به خون نگردد؛ آن لباس را پاره کن چرا که مایهٔ رسوایی و بی ارزش‌تر از کفن است.

همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد　　خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

از باد سحرگاهی می‌خواهم که از منِ به دوستانم که آزاد هستند، پیامی برساند.

خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد　　زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحَزَن است

کشوری که به دست بیگانگان آباد شود باید آن سرزمین را با اشک، ویران کرد. زیرا آن کشور، خانهٔ اندوه خواهد بود.

آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم　　ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

کسی را که در این کشور، پادشاه و حاکم خود قرار دادیم. امروز ملّت، یقین پیدا کرده است که در حقیقت، شیطان است.

دفتر زمانه

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است　　ما را فراغتی‌ست که جمشید جم نداشت

با وجود این که جیب من از پول و جام من از شراب خالی است،اما آسایشی که من دارم ،جمشید جم با آن همه ثروت وقدرت نداشت.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس　　که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

ای پرندهٔ بهشتی همتی همراهم‌کن تا من که در سفر بی تجربه‌ام بتوانم این راه دراز مقصدم را طی‌کنم.

بدین شکسته بیت الحزن که می‌آرد　　نشان یوسف دل از چَهِ (چاه) زنخدانش

چه کسی به این خانهٔ غم، نشانی از زیبایی‌های یوسف(چاه زنخدان:گودی یا چال روی چانه) می‌آورد؟

همت اگر سلسله جنبان شود　　مور تواند که سلیمان شود

اگر اراده به حرکت درآید، مور می‌تواند خود را به جایگاه حضرت سلیمان برساند.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- واژهٔ «همت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.

الف- همت اگر سلسله جنبان شود　　مور تواند که سلیمان شود

ب- همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس　　که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

الف: عزم و اراده　　ب: عنایت و توجهٔ

۲- در کدام بیت‌ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

بیت ۳: فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند، مثل من است (هرکس فکری برای خود بنماید: حذف مفعول به قرینهٔ لفظی)

بیت ۴: خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است. (زاشک ویران کنش: حذف نهاد«تو» به قرینهٔ لفظی)

بیت ۵: جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است. (جامه کمتر از کفن است: حذف نهاد به قزینهٔ لفظی)

۳- کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

الف- نالهٔ مرغ اسیر این همه بهر وطن است　　مسلک مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است

مرغ اسیر: معنای مجازی(خود شاعر)/ مرغ گرفتار: معنی حقیقی

ب- بدین شکستهٔ بیت‌الحزن که می‌آرد　　نشان یوسف دل از چه زنخدانش؟

www.hoseinbanaei.ir

۴- با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

با آنکه جیب و جام من از مال و می‌تهی است　　ما را فراغتی ا ست که جم شید جم ندا شت

در د فـ تر ز ما نه فـ تد نا مش از قـ لم　　هر ملتی که مردم صـــا حب قلم نداشـــت

الف- درباره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید

جمشید پادشاه ایران جامی داشت و با نگاه کردن به آن چیزهایی را می‌دید که دیگران نمی‌دیدند. قدرت و ثروت زیاد او را مغرور کرد تا حدی که ادعای خدایی کرد و همین غرور موجب نابودی‌اش به دست ضحاک گردید.

ب- مصرع‌های مشخص شده را با توجه به آرایهٔ «کنایه» بررسی کنید.

بیت اول: تهی بودن جیب از مال(از فقر و بی‌چیزی) / تهی بودن جام از می(ناخوشی و غگینی)

بیت دوم: از قلم افتادن (فراموش شدن)

۵-شعر «آزادی» نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطهٔ بیگانگان و بیدادگری محمد علی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.

آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم　　ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

ظلم محمد علی شاه قاجار.

خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد　　زاشک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحزن است

بیگانه ستیزی ، وطن پرستی

۶- در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف- رفیقی که به طرف چمن است: مردمی که آزاد هستند و با ظلم مبارزه نمی‌کنند.

ب- مردم صاحب قلم: انسان‌های روشنفکر



به غزل‌هایی که محتوای آن‌ها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند؛ در عصر مشروطه با توجه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های شاعرانی چون محمد تقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می‌توان نمونه‌های آن را یافت...

۷- فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟ موافق ثابت قدم (عملگرا و مبارز)

۸- با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

جامه ای کاو نشـــود غرق به خون بهر وطن　　بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل　　دل نـ ثار اســـتقلال، جان فدای آزادی

میهن دوستی تا سر حد مرگ

املا: **طرف**(سوی)- **بیت‌الحزن**(خانهٔ غم)-**فراغت**(آسایش)-**طایر**(پرنده)-**محفل**(مجلس)- **نثار**(فدا کردن)-**سلاح**(اسلحه)

واژه‌های خفن کنکوری!!!

ردیف	واژه	تعداد	مثال
۱	معنی کنایی	۲۰۰	روی پیچیدن (خودداری از کاری)
۲	معانی مجازی	۵۰	کام: سقف دهان (مجازاً: دهان،قصد،آرزو)
۳	واژه‌های انتهای کتب درسی	۱۱۶۰	ریحان*: هر گیاه سبز و خوشبو
۴	معنی غیرمعمول(خاص)	۱۵۰	اختلاف (رفت و آمد)
۵	چند معنایی	۱۰۰	سهم (۱-ترس ۲-تیرجنگی ۳-قسمت و بهره)
۶	مترادف ها	۲۰۰	جنت (رضوان، فردوس، اِرم، پردیس، جنان، خلد...)
۷	معنی دیگر	۱۵۰	محاسن: خوبی‌ها (ریش)

www.hoseinbanaei.ir

درس پنجم – دماوندیه

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیـتی ای دمـاوند

ای دیو سفید رنگ گرفتار، ای بلندترین جای دنیا، ای دماوند!(اشاره به برف روی قلّه و میانه کوه که پر از سنگ وصخره است.)

از سیم به سر یکی کُله خُود ز آهن به میان یکی کمربند

کلاه جنگی از جنس نقره بر روی سر خود قرار دادی(قله پر از برف) و از آهن کمربندی به کمر خود بسته‌ای(میانهٔ کوه که برف ندارد)

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابـر، چهرِ دل‌بند

برای این‌که انسان‌ها، چهرهٔ تو را نبینند، چهرهٔ جذّاب و زیبای خود را در پشت ابر پنهان کرده‌ای.

تا وارهی از دَم ستوران وین مردم نحس دیومانند،

برای این‌که از هم‌صحبتی انسان‌های پست و مردم شوم دیوصفت آزاد شوی (ادامهٔ معنی در بیت بعد).

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کـرده پیـوند

(ای دماوند) با خورشید پیمان بسته‌ای و با سیارهٔ مشتری پیوند دوستی برقرار کرده‌ای.

چون گشت زمین ز جور گردون چونین خفه و خموش و آوند

بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

وقتی که زمین بر اثر ستم روزگار خفه و خاموش و آویزان شد (زمین) از روی خشم به آسمان مشت زد، که آن مشت تو هستی ای کوه دماوند.

تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند

(ای دماوند) تو مشت درشت روزگار هستی که از قرن‌های گذشته به‌جا مانده‌ای.

نی‌نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نیَام ز گفته خرسند

نه نه تو مشت روزگار نیستی، ای کوه از گفتهٔ خودم خرسند نیستم.

تو قلب فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند

تو قلب یخ‌زدهٔ زمین هستی که بر اثر درد مدتی است متورّم شده‌ای.

تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

برای این‌که درد و تورم (برآمدگی) کاهش پیدا کند، بر روی آن (قلّه) کافور (برف) قرار دادند.

شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

ای قلب زمانه (دماوند: انسان آزادی‌خواه) منفجر شو (سخن بگو) و خشم خود را از ظلم پنهان مکن.

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند

ای دماوند (انسان آزادی‌خواه) حرف‌های ضد ظلم خود را پنهان مکن و از این سوخته‌جان (شاعر) پندی بشنو.

گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت سوگند

اگر آتش درونت را (حرف‌های تند و پر از خشم خود را) پنهان کنی، کشته خواهی شد، به جان خودت سوگند می‌خورم.

برکش ز سر آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

آن روسری سفید (برف) را که نشانهٔ پیری و ضعف است از خودت دور کُن و بر روی تخت سیاه (که نشانهٔ اقتدار است) بنشین.

بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

مانند مار بزرگ و خطرناک حمله کن و هم‌چون شیر خشمگین نعره بکش.

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز پی این نژاد و پیوند

ریا و دورویی را از پایه و اساس نابود کن و خاندان ظالمان را از بین ببر.

زین بی‌خردان سفله بستان داد دلِ مـردمِ خـردمنـد

از این حاکمان نادان پست، حق مردم روشنفکر را بگیر.

www.hoseinbanaei.ir

کارگاه متن‌پژوهی

۱-معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

- سریر ملک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هرچه کردگار دهد سریر: اورند (تخت)
- دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم فرومایه: سفله (پست)

۲- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

الف) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس‌افکند

ب) زین بی‌خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

مشت روزگار، گردش قرن‌ها، داد دل، دل مردم.

یاد بگیر در ترکیب اضافی(مضاف و مضاف‌الیه) واژهٔ اول ، «ی» ناشناس نمی‌پذیرد: مشتی روزگار- گردشی قرن ...

۳- در کدام بیت‌ها آرایهٔ حسن تعلیل که به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

- تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبند

*علت قرارگرفتن قله دماوند در پشت ابرها شاعرانه است(به علت بیزاری از مردم نادان پشت ابر قرار گرفته است)

- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

*علت وجود برف روی کوه دماوند شاعرانه است(گویی برف ، مانند مرهمی است برای کاهش درد و ورم)

۴- در بیت‌های زیر استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی کلاه‌خود زآهن به میان یکی کمربند

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند

کلاه‌خودی از سیم: استعاره از قلهٔ برفی/ کمربند آهنی: استعاره از میانهٔ کوه که از برف خبری نیست/ آتش:حرف‌های تندوآتشین(خشم) / سر و میان و کمربند برای دماوند و مخاطب قراردادن دماوند: استعاره کنایی(= تشخیص)

یاد بگیر **محمدتقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاکی‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کارِ دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته،به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.**

الف- مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته‌جان» چیست؟

دماوند: روشنفکرانی که در مقابل ظلم سکوت اختیار کرده‌اند/ سوخته جان: خود شاعر

ب- چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید:

تو قلب فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند

سکوت در برابر ظلم و خودخوری موجب بیماری و ناراحتی دماوند(روشنفکرانی که سکوت اختیار کرده‌اند) شده است.

۶- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید.

شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پردهٔ راز، تو پرده پوشی چرا؟

توصیه و ترغیب انسان آزادی خواه به حرف زدن علیه ظلم و بیان ناراحتی‌ها

املا: **ستوران**(چهارپایان)- **ضماد**(مرهم)- **معجر**(روسری)- **ارغند**(خشمگین)-**سفله**(پست)- **تزویر**(دورویی)-**سریر**(تخت)- **هتاکی**(ناسزاگویی)-**مین‌گذاری**(جا دادن مین درزمین)-**عن‌قریب**(به زودی)-**زل زدن**(خیره شدن)-**سلانه سلانه**(بی‌خیال قدم برداشتن)- **عرعر**(صدای خر)-**بهت**(حیرت)

www.hoseinbanaei.ir

درس ششم - نی‌نامه

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند　　از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

از وقتی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده‌اند، همه‌ی انسان‌ها همراه من فریاد جدایی سر داده‌اند.

سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق　　تا بگویم شرح درد اشتیاق

به دنبال انسانی هستم که از غم دوری یار، سینه‌ای پاره‌پاره داشته باشد (رنج حاصل از دوری محبوب را درک کند) تا برای او درد اشتیاق خودم را (برای دیدار محبوب) بیان کنم.

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست　　=　　مر زبان را مشتری جز گوش نیست

فقط عاشق مست و از جهان گسسته می‌تواند رازدار عشق الهی باشد، هم‌چنان که فقط گوش می‌تواند حرف‌های زبان را بشنود.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش　　باز جوید روزگار وصل خویش

هر کسی که از اصل خود دور بماند، دوباره روزگاری فرا می‌رسد که به اصل خود (پیشگاه خدا) بازگردد.

من به هر جمعیّتی نالان شدم　　جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم

من (مولانا) در میان هر جمعی نالهٔ جدایی سر دادم، با همه‌ی عارفان، چه بدحال و چه خوشحال، هم‌نشین شدم.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من　　از درون من نجست اسرار من

هر کسی از روی گمان خود با من یار شد، نتوانست از رازهای درونی من آگاه شود و من را آن چنان که هستم بشناسد.

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز　　هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

هر کسی به حقیقت نمی‌تواند رازدار عشق باشد و هر کسی در این را تصور خود را دارد که از حقیقت دور است.

سرّ من از نالهٔ من دور نیست　　لیک چشم و گوش را آن نور نیست

راز من از ناله‌های من جدا نیست (آن‌گاه که می‌نالم، راز خود را بیان می‌کنم.) امّا چشم و گوش ظاهری قادر به درک رازهای درونی من نیستند و فقط نالهٔ مرا می‌شنوند.

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست　　لیک کس را دید جان دستور نیست

جسم از روح و روح از جسم پوشیده نیست (جسم و روح همیشه با یکدیگرند) امّا هر کسی اجازه‌ی دیدن روح را ندارد (همه فقط جسم را می‌بینند)

.

آتش است این بانگ نای و نیست باد　　هر که این آتش ندارد، نیست باد

صدای نی، مانند آتش، گرم و زندگی‌بخش است و باد (پوچ) نیست، هر کس که این آتش (عشق) در او وجود ندارد امیدوارم نابود شود.

آتش عشق است کاندر نی فتاد　　جوشش عشق است کاندر می فتاد

عشق هم‌چون آتشی است که به درون نی راه پیدا کرده و هم‌چنین جوششی است که در شراب قرار گرفته است.

نی حریف هر که از یاری برید　　پرده‌هایش پرده‌های ما درید

نالهٔ نی، همدم هر عاشقی است که از یار خود جدا شده است، نغمه‌های نی رازهای درونی ما را آشکار می‌کند. (نی راز کسانی را که تظاهر به عاشقی می‌کنند آشکار می‌کند و برای عاشقان واقعی حجاب‌ها را کنار می‌زند.)

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟　　همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

آواز نی برای آن ها که درد اشتیاق ندارند هم چون زهر،تلخ است در حالی که برای عاشقانِ حقیقت پادزهر است.نی از سویی همدم عاشق (لب بر لب نوازنده ی خود) است و از سویی مانند یک عاشق هجران کشیده مشتاق است تا به وصال برسد.

نی حدیث راه پرخون می‌کند　　قصّه‌های عشق مجنون می‌کند

نی از راه دشوار عشق سخن می‌گوید و داستان عاشقان سخت‌کوشی همچون مجنون را بیان می‌کند.

در غم ما روزها بی‌گاه شد　　روزهـا با سـوزها هـمراه شد

روزهای ما (عمر ما) با غم عشق سپری شد و هر روز عمر ما با سوز و گداز عشق همراه بود.

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست　　تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست

عمر ما اگر سپری شد مهم نیست، ای عشق (معشوق) تو پایدار باشی که هیچ‌چیز به پاکی تو وجود ندارد.

www.hoseinbanaei.ir

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر　　بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

اگر روزگار عمر مرا تباه کند مهم نیست چرا که در نظر من دنیا و روزگار اندازه برگ کاهی هم ارزش ندارد

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد　　هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

هر کسی به‌جز عاشق واقعی (ماهی) از دشواری‌های راه عشق (آب) خسته می‌شود و آن‌کس که از عشق بی‌نصیب است (عاشق واقعی نیست) روزگارش تباه می شود.

درنیابد حال پخته هیچ خام　　پس سخن کوتاه باید، والسلام

کسی که عاشق نشده است، قادر به درک حال یک عارف کامل نیست، پس سخن خود را کوتاه می‌کنم.

چه نیکو گفت با جمشید دستور　　که با نادان نه شیون باد و نه سور

چقدر وزیر به جمشید، خوب گفته‌است که با انسان نادان نه شیون و عزایت مشخص است و نه شادیت

مکر او معکوس و او سرزیر شد　　روزگارش برد و روزش دیر شد

حیلهٔ او برعکس نتیجه داد و او سرنگون شد،روزگار او را نابود کرد و او تباه شد (مُرد)

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را　　دزد دانا می کشد اوّل چراغ خانه را

وقتی عشق می‌آید عقل را از بین می‌برد همان گونه که دزد دانا وقتی برای دزدی به جایی وارد می‌شود اول چراغ‌ها را خاموش می‌کند.

شانه می آید به کار زلف در آشفتگی　　آشنایان را در ایّام پریشانی بپرس

بهتر است از دوستان هنگام گرفتاری دلجویی کنی درست مانند شانه که هنگام آشفتگی زلف به کار می‌آید.

عشق به یک فرش بنشاند گدا و شاه را　　سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را

عشق قدرتی دارد که گدا و شاه را در کنار هم می‌نشاند همان‌گونه که سیل پستی و بلندی را یکسان می‌سازد.

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد　　خورشیدِ جان عاشقان در خلوت اللّه شد

دیر وقت شد، دیر وقت شد،خورشیدحق غروب کرد، و روح عاشقان در خلوت عارفانه به مناجات خدا پرداخت (تلمیح به یوسف نبی)

چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟!

وقتی که من به آستان دوست برسم و پرتو وجود آن زیبا بر من بتابد خودم را فراموش می‌کنم (در این وضعیت)چگونه می‌توانم از تو یادکنم؟ هر کس که در وجودش شوروهیجان عشق را دارد می‌تواند به عشق(حسن)برسد.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

چه نیکو گفت با جمشید دستور　　که با نادان نه شیون باد و نه سور　دستور = وزیر

گر ایدونک دستور باشد کنون　　بگوید سخن پیش تو رهنمون　اجازه و فرمان

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان«دیر شدن روز» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد　　روزگارش برد و روزش دیر شد

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد　　خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

بله،در بیت اول: دیر شدن روز(به پایان رسیدن عمر) و در بیت دوم: بی‌گاه شدن (به پایان رسیدن روز یا همان عمر)

۳- نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

« هر کسی از ظن خود شد یار من　　از درون من نجست اسرار من»　یار من= مسند　　اسرار من= مفعول

۴- بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد　　هر که این آتش ندارد نیست باد

مصراع اول: نیست(فعل اسنادی) ،باد(هوا)/ مصراع دوم: نیست(اسم: نابود) ،باد(فعل دعایی)

ب) نی، حریف هر که از یاری برید　　پرده‌هایش پرده‌های ما درید

پردهٔ اول: اصطلاحی در موسیقی ، پردهٔ دوم: حجاب

www.hoseinbanaei.ir

چنان‌چه در یک بیت، مصراع دوم در حکم مصداق و یا مثالی برای مصراع اوّل باشد، اسلوب معادله شکل می‌گیرد.در واقع شاعر بر پایهٔ تشبیه بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار می‌کند.
در اسلوب معادله می‌توان بین دو مصراع واژهٔ «هم چنان‌که» قرار داد و حتی جای دو مصراع را عوض کرد.

محرم این هوش جز بی هوش نیست = هم چنان‌که = مر زبان را مشتری جز گوش نیست
مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد = هم چنان‌که = غنچهٔ خاموش، بلبل را به گفتار آورد
عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را = هم چنان‌که = دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را
شانه می آید به کار زلف، در آشفتگی = هم چنان‌که = آشنایان را ، در ایام پریشانی بپرس
عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را = هم چنان‌که = سیل یکسان می کند پست و بلند راه را

۶- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟
نی: خود مولانا و انسان آگاه از حقایق عالم معنا / نیستان: عالم معنا
۷- کدام بیت، به این سخن مشهور: «کل شئ یرجع إلی أصله.» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / بازجوید روزگار وصل خویش(بازگشت به اصل)

۸- حافظ در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.
الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی برحسب فکر گمانی دارد
-تصورات شخصی مانع درک حقیقت می‌شود. تناسب معنایی با:
*هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من
*محرم این هوش، جز بی‌هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست
*در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسّلام

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
-بی اعتنایی به گذر عمر. تناسب با:
*روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

۹- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

مفهوم	بیت	
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	نی حدیث راه پرخون می‌کند/ قصّه‌های عشق مجنون می‌کند	۱۳
ناتوانی حواس ظاهری از درک حقایق هستی	سرّ من از نالهٔ من دور نیست/ لیک چشم و گوش را آن نور نیست	۷
اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق	هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد/ هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد	۱۷
تفاوت ظرفیت وجودی افراد در مقابل عشق	همچو نی زهری و تریاقی که دید؟/ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟	۱۲
عشق، منشأ هستی است.	آتش عشق است کاندر نی فتاد/ جوشش عشق است کاندر می فتاد	۱۰

املا: **شرحه‌شرحه**(پاره‌پاره)-**ظن**(گمان)-**مستور**(پوشیده)-**سور**(جشن)-**مستمع**(شنونده)-**قرب**(نزدیکی)-**مستغرق**(فرورفته)

درس هفتم: درحقیقت عشق / سودای عشق

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
تنهاکسی می‌تواند عاشق باشد که از خودش و علایق خود بگذرد و تمام وجود خود را در راه عشق فدا کند.

در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست
تنها کسی شایستهٔ قدم گذاشتن در راه عشق است که از جانش بگذرد چراکه عشق با خودخواهی امکان پذیر نیست (جور در نمی‌آید)

عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری ننهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند.
عشق مانند آتش سوزان است، هر جا که رخنه کند جز خود چیزی باقی نمی‌گذارد.هر جا که می‌رود همه چیز را می‌سوزاند و شبیه خود می‌گرداند.

ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند.
ای عزیز، به عقیدهٔ انسان‌های عارف به خدا رسیدن واجب است و قطعاً هرآنچه به‌وسیلهٔ آن به خدا رسند هم واجب است. از آنجا که عشق هم بنده را به خدا می‌رساند بر همگان واجب است.

حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب.

عشق مایهٔ زندگی است و زندگی بدون عشق چیزی جز مرگ نیست.

سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.

دیوانگی عشق از هوشیاری جهان بهتر است و برتر از همهٔ عقل‌هاست.

هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد، و خودرای بود. عاشقی بی خودی و بی رایی باشد.

هر کس عاشق نیست خودخواه و ستیزه‌جوست و مستبد.در حالی که عاشقی یعنی از خود گذشتن و مغرور و مستبد نبودن.

ای عزیز، پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند.چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

ای عزیز ،پروانه غذایش(رزق و روزی‌اش) از آتش است، بدون آتش آرام و قرار ندارد و در آتش برای خود وجودی قائل نیست تا زمانی که عشق چون آتش با او کاری می‌کند که همه چیز را آتش می‌بیند.وقتی به آتش می‌رسد،به درون آتش می‌زند.فرقی بین آتش و غیرآتش قائل نیست،چرا؟ زیرا عشق همهٔ وجودش از آتش است.

«اذا أحب اللّه عبدا عشقه و عشق علیه فیقول عبدی أنت عاشقی و محبی، و أنا عاشق لک و محب لک إن أردت أولم ترد.»

«او بندهٔ خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محبّ مایی، وما معشوق و حبیب توایم [چه بخواهی و چه نخواهی.]

می‌تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب است

می‌تواند به عشق متوسل شود هر کس که در وجودش شور و حرارت عشق وجود دارد.

و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید.

عشق هر کسی را نمی‌پذیرد و در هر جایی ساکن نمی‌شود و خود را به هر کسی نشان نمی‌دهد.

شعرخوانی-صبح ستاره باران

ای مهربانتر از برگ در بوسه‌های باران بیداری ستاره در چشم جویباران

ای که از بوسه‌های باران بر برگ(برخورد قطره‌های باران با برگ)مهربان‌تر هستی و زیباتر از انعکاس تصویر ستارگان بر روی آب جویبارها

بازآ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

بازگرد جراکه در آرزوی تو به ظاهر آرام اما آشفته و دیوانه شده‌ام تا حدی که از سنگ کوهساران هم ناله برمی‌خیزد.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- از متن درس برای قسمت‌های مشخص شده، معادل معنایی مناسب بیابید.

بیم آن است کز غم عشقت سر بر آرد دلم به شیدایی شیدایی: سودایی

درد هرکس را که بینی در حقیقت چاره‌ای است من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم ناگزیر: لابد

الگوهای دو نوع جملهٔ مسند پذیر:

الف) نهاد+ مسند+ فعل اسنادی *عشق، همه خود آتش است(آتش: مسند)

در جمله هایی که با فعل اسنادی(است، بود، شد، گشت، گردید)ساخته می شوند، مسند وجود دارد.

ب) نهاد+ مفعول(یا متمم)+مسند+ فعل *برخی(نهاد) عاشق(مفعول) را دیوانه(مسند) می‌پندارند(فعل).

برخی از فعل ها جمله هایی می‌سازند که علاوه بر مسند، دربردارندهٔ مفعول یا متمّم نیز هستند.

عمدهٔ مصدرهای این گروه عبارت‌اند از :

«گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»

«نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»

«شمردن » و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»

«پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

مسند یاب:

نهاد+چه+فعل=مسند

هوا سرد شد ⟸ هوا چه شد؟= سرد

*مردم(نهاد) به او(متمم) دهقان فداکار(مسند) می‌گویند(فعل). (چه می‌گویند؟= دهقان فداکار)

www.hoseinbanaei.ir

۲- کاربرد نمادین «پروانه»را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

ببین آخر که آن پروا نهٔ خوش چگو نه می‌ز ند خود را به آ تش
چو از شمعی ر سد پروانه را نور درآ ید پر ز نان پروا نه از دور

ای عزیز پروانه قوت از آتش خورد، بی آتش قرار ندارد... پروانه: نماد «عاشق حقیقی» است.

۳- درک و دریافت خود را از عبارت‌های زیر بنویسید.

سودای عشق از زیرکیِ جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. تقابل عقل و عشق

ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هرچه به واسطهٔ آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، موجب کمال است.

۴- دربارهٔ ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

عشق هرکسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید. (هرکسی ظرفیت و لیاقت عشق را ندارد)

ب) من که هرآنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.

پ) بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

وجود عاشق از عشق است. بی‌عشق چگونه زندگانی کند. حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب.

ت) می‌تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان، هرکه را چون زلف، پیچ و تاب است

به حسن- که مطلوب همه است- دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود؛ الا به واسطهٔ عشق. (راه پرخطر عشق)

۵- شفیعی کدکنی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟

بخشی از شعر« سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران » را آورده است:

گفتی:« به روزگاران مهری نشسته»گفتم: « بیرون نمی‌توان کرد حتی به روزگاران»

املا: **مأوا کردن**(اقامت کردن)- **غایت**(نهایت)- **فرض** (واجب)- **قوت**(غذا) -**نغمه**(آهنگ)

۱۱ حس‌آمیزی

تعریف

آمیختن دو یا چند حس در کلام، چنان‌که ذهن را به کنجکاوی وا دارد و به تعبیر دیگر یک حس از ویژگی‌های حسی دیگر استفاده می‌کند.

مثال ببین چه می‌گویم : دیدن (بینایی) + گفتن (شنوایی)

باریک‌تر از مو

۱ معمولاً ترکیب‌های وصفی غیرعادی می‌توانند حس‌آمیزی داشته باشند.

مثال سخن شیرین بهانه‌های رنگین خبر تلخ

۲ برخی از تعبیرات و گفتارهای معمولی و عامیانه دارای حس‌آمیزی هستند.

مثال صدای گرم، قیافهٔ بانمک، سخنان نرم، آه سرد، جان شیرین، و ...

۳ حس‌آمیزی گاه آمیختگی حواس با امور ذهنی و انتزاعی است.

مثال آسمان فریبی آبی رنگ شد. (فریب، حس نیست و جزء امور ذهنی است)

شکل‌های مختلف حس‌آمیزی در تست

۱ ترکیب محور

مثال قیافهٔ بانمک

۲ فعل محور

مثال خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آن‌ها چشانید.

www.hoseinbanaei.ir

درس هشتم – از پاریز تا پاریس

که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد. و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایا

به اروپا رفتم، به نظرم جهانی را دیده‌ام اما دور نیست که اگر عمری باشد روزی هم به ماه بروم و خاطراتی از سفر به ماه هم بنویسم ...

روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر می‌خواندند.

زمانی آنقدر امپراتوری رم گسترده و مقتدر بود که فرمان‌هایش از همین برج‌ها به سواحل دریای سیاه ابلاغ می‌شد و مردم کنارهٔ فرات هم از آن فرمان می‌بردند.

آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن‌کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب افریقا نیز پیش راند ... «دولت مستعجل» بود.

موسولینی آخرین امپراتور رم بود که مدتی تا سرزمین‌های افریقا حکومت کرد اما ناپایدار بود.

کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند کی بود و کجا بود و کی‌اش نام نهادند؟

کاووس کیانی که پادشاه نامیده می‌شد، چه کسی بود و کجا بود و چه وقت او را پادشاه نامیدند؟

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری‌اش نام نهادند

این مکانی که آن را بغداد یا ری می‌نامندبا خون افراد فقیر و مظلوم پیشرفت کرده و زیبا شده‌است.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند

چوب نی سختی‌ها و رنج‌های فراوانی کشیده‌است تا به این شکل درآمده‌است و نی نامیده‌می‌شود.

دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی خرداد مه گاه دی‌اش نام نهادند

آنچه که مِی نامیده می‌شود خون دل پادشاهان است که با خاک آمیخته شده و به صورت انگور درآمده و ...

آیین طریق از نفس پیرمغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

حضرت خضر هم که خوش‌یمن نامیده می‌شود، راه و رسم رسیدن به خدا را از راهنما و مرشد خود آموخت.

طاق‌پذیر است‌عشق‌جفت‌نخواهد حریف بر نمط عشق اگر پای نهی طاق نه

عشق فقط یک نفر را می‌پذیرد و دو نفر حریف را قبول نمی‌کند، اگر در راه عشق قدم می‌گذاری، تنها قدم بگذار

نهاده به طاق اندرون تخت زر نشانده به هر پایه‌ای در گهر

تخت طلایی را در ایوان قرار داده و هر پایهٔ آن را با جواهرات آراسته است.

چو ابروی معشوقان با طاق و رواق است چون روی پری‌رویان با رنگ و نگار است

مانند ابروی معشوق‌هاکمانی است و سایه‌بان دارد، مانند چهرهٔ زیبارویان آراسته است.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- واژهٔ «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف بر نمط عشق اگر، پای نهی طاق نه

ب) نهاده به طاق اندرون تختِ زر نشانده به هر پایه‌ای در گهر

پ) چون ابروی مع شوقان با طاق و رواق ا ست چون روی پری رویان با رنگ ونگار است

الف: فرد، یکتا/ ب: ایوان / پ: خمیدگی و قوس.

وابسته‌های وابسته عبارتند از: «ممیّز، مضاف‌الیهِ مضاف‌الیه، صفتِ مضاف‌الیه ،صفتِ صفت، قیدِ صفت»

-ممیّز: اسمی است برای شمارش تعداد، اندازه یا وزن هسته (موصوف) که بعد از عدد و قبل از هسته قرار می‌گیرد.

*دو فروند (ممیز) کشتی *سه کیلو (ممیز) بادام *هفتاد رأس (ممیز) گاو

برای **وزن** ← تُن، کیلو، گرم، من، سیر، خروار ....

برای **وسایل و لوازم الکتریکی** ← دستگاه

برای **پارچه** ← توپ، طاقه

برای **همه چیز** ← تا

برای **طول** ← فرسخ، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر ...

برای **فرش** ← تخته

برای **لباس ، ظرف، میز و صندلی** ← دست (دو دست کت و شلوار)

www.hoseinbanaei.ir

توجّه: ممیّز با عدد همراه خود، یک‌جا وابستهٔ هسته می‌شود؛ نمونه:

دو تخته فرش

توجّه: «ممیّز» علاوه بر «عدد» می‌تواند وابستهٔ صفت پرسشی و صفت مبهم نیز باشد.

نمونه: چند تخته قالی

-مضاف‌الیه مضاف‌الیه: (اسم+ـِ+اسم)

■ محوّطهٔ میدانِ شهر

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

■ وسعت استان کرمان

■ گیرایی سخن او

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

- صفت مضاف‌الیه:

الف) صفت پسین وابستهٔ مضاف‌الیه است.

■ یادآوری خاطرهٔ دلپذیر

ب) صفت پیشین، بین مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد:

■ برنامهٔ کدام سفر؟

۲-عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

دنیا: مجازاً: مردم دنیا/ چشم داشتن(کنایه از انتظار و توقع داشتن) / چشم می‌زد(کنایه از فرمان بردن، ترسیدن)

ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجابود؟ کی اش نام نهادند؟

جناس همسان (تام): کی :مصراع اول(پادشاه) مصراع دوم (چه وقت) / واج آرایی: (ک) / تلمیح: اشاره به نام کاووس پادشاه ایران

پ) دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند

واج آرایی(د، ر، م) / تضاد(دم گرمی ودم سردی) / کنایه(دم گرمی : امیدواری ، دم سردی : ناامیدی) / مرداد(مجازاً تابستان ، دی(مجازاً زمستان).

۳-عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

«از بیم عقرب جرارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.»

از چاله به چاه افتادن

۴- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلی
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند	سختی‌ها موجب ارزش و تعالی است
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند	تاکید بر وجود راهنما و مرشد

۵-با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

املا: **چریغ**(طلوع=چراغ)- **اتراق کردن**(ماندن در جایی)- **قریب**(نزدیک)-**کازیه**(جاکاغذی)- **غایت‌القصوی**(کمال مطلوب)-**امان**(نام کشور)- **طیلسان**(نوعی لباس)- **مارغاشیه**(مارخطرناک)- **چند صباح**(مدتی)-**سوء هاضمه**(بدگواری)- **خضر**(پیامبری است)- **طاعت**(عبادت) **ابراهیم ادهم**(نام شخصی است)-**اخلاص**(پاکی)-**طاقه**(ممیز پارچه)

درس نهم – کویر

من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدستهٔ سرو / ...، پی «تکبیرهٔ الاحرام» علف می‌خوانم

من وقتی نمازم را می‌خوانم که باد مانند یک مؤذن بر بالای درخت سرو که چون گلدستهٔ مسجد است اذانش را گفته باشد/ من بعد از این که علف برای نماز خواندن و عبادت تکبیره الاحرامش راگفت خواهم خواند(همهٔ موجودات در حال عبادت هستند)

... و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود.

و پاکی خدایی آن همه زیبایی‌ها که وجودم را لبریز از خدا می‌کرد به این علم مادی و حسابگر آلوده شد.

www.hoseinbanaei.ir

در کف‌ها کاسه زیبایی، بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر، ره می‌بر با پای دگر

در دست تو زیبایی‌های ظاهری و لبانی پر از تلخی دانایی، دانش را رها کن و به اصل پاک خود بازگرد

روان‌خوانی - بوی‌جوی‌مولیان

برای‌کسانی‌که‌به‌آتش‌سرخ‌بَن‌و‌بلوط‌خو‌گرفته‌بودند،‌زغال‌منقل‌و‌نفت‌بخاری‌آفت‌بود.

برای کسانی که به گرمای طبیعی سوختن چوب بَن و بلوط عادت کرده‌اند، گرمای مصنوعی حاصل از زغال منقل و نفت، آزاردهنده است.

نامهٔ برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!

نامهٔ برادر همان قدر بر من تأثیر گذاشت که شعر و موسیقی رودکی بر پادشاه سامانی.(رودکی برای بازگرداندن امیر نصر سامانی به بخارا، به شعر و موسیقی متوسل شد و موفق شد نظر امیر را تغییر دهد)

کارگاه متن‌پژوهی

۱- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.

باد گرمِ مهلک: (سَموم)　　تماشا: (نظاره)　　آویزان: (معلّق)　　نگرش: (تلقی)

ادامهٔ وابسته‌های وابسته :

-صفتِ صفت:

برخی از صفت ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرّفی می کنند و دربارهٔ اندازه و درجهٔ آن ها توضیح می دهند.

■ پیراهنِ آبیِ روشن
هسته صفت صفت

■ رنگِ سبزِ چمنی

- قید صفت:

اگر بین هسته و صفت (ترکیب وصفی)، قید قرار گیرد آن را «قیدِ صفت» می‌گویند.(قید اگر حذف شود،ترکیب وصفی باقی می‌ماند)

■ دوستِ بسیار مهربان
هسته قید صفت

■ شرایطِ تقریباً پایدار

جمع‌بندی وابسته‌های وابسته:

معمولاً اگر سه واژه با کسره به هم متصل شوند، واژه آخر یا وابستهٔ ماقبل خود است که «وابستهٔ وابسته» است و یا وابستهٔ هسته است که دیگر وابستهٔ وابسته محسوب نمی‌شود.

کتاب تاریخ ایران(ایران وابستهٔ تاریخ است= تاریخ ایران و تاریخ وابستهٔ کتاب، پس «وابستهٔ وابسته» داریم.

کتاب کهنهٔ تاریخ (تاریخ وابستهٔ هسته(کتاب) است= کتاب تاریخ/ کهنه هم صفت هسته است= کتاب کهنه، پس «وابستهٔ وابسته» نداریم.

۲- در کدام گروه‌های اسمی زیر،«وابستهٔ وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

*تموز سوزان کویر　*سه دست لباس ایرانی　*قلب آن کویر　*این معمار خوش‌ذوق　*هوای نسبتاً پاک　*شاگرد حوزهٔ ادبی

هسته صفت م.الیه　صفت هسته صفت　هسته صفت م.الیه　صفت هسته صفت　هسته قیدصفت صفت　هسته م.الیه صفت م.الیه

۳- عبارت زیر را با توجه به موارد«الف» و «ب» بررسی کنید.

■ آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظارهٔ آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله‌ها : همپایه(حرف«و» هم‌پایه‌ساز بین دو جمله قرار گرفته‌است)

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده: **آن شب**(قید)/ **نظارهٔ آسمان**(متمم)

۴- آرایه‌های ادبی را در «بند نهم» درس مشخص کنید.

«آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم ،ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم. ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم‌چون این شیعهٔ گم‌نام وغریبش، در کنار آن مدینهٔ پلید و در قلب آن کویر بی‌فریاد، سر در حلقوم چاه می‌بُرد و می‌گریست. چه فاجعه‌ای است در آن لحظه که یک مرد می‌گرید! ...چه فاجعه‌ای! »

تشبیه: ۱) مشت خونین وبی‌تاب قلبم (اضافهٔ تشبیهی)　۲) باران‌های غیبی سکوت (اضافهٔ تشبیهی)　۳) آسمان کویر هم‌چون نخلستان ...

تشخیص= استعاره کنایی: حلقوم چاه / نگاه‌های اسیر / نخلستان خاموش/ قلب کویر　**تلمیح:** به گریه‌های حضرت علی(ع) بر سر چاه

www.hoseinbanaei.ir

۵- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

*و حتّی درختش، غارش، کوهش، هر صخرهٔ سنگش و سنگ‌ریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود...

تلمیح به: آیهٔ «یسبّح لله ما فی السموات والارض» (هر آن‌چه در زمین و آسمان است، خدا را تسبیح می‌گویند)

*گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلّقی که بر آن مرغان الماس پَر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند.

تلمیح به: باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

۶- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می‌شود یا«حسب‌حال»؟ دلیل خود را بنویسید. متن درس، بخشی از حسب حال است.

سفرنامه :حاوی اطلاعاتی دربارهٔ سفر، مسافر و توصیف اماکن و شهرها است.در سفرنامه نویسی نویسنده از خود کمتر سخن می گوید و بیشتر به شرح ماجراها و توصیف مکان ها می پردازد.

حسب‌حال: از نوشته‌های خواندنی و صمیمی هر زبان ، خاطرات و یادداشت‌هایی است که گاه اشخاص در گزارش احوال خود می‌نویسند. این نوشته‌ها که سرشار از نکات و لطایف تاریخی،اجتماعی ، سیاسی و ادبی است،«حسب حال » نامیده می‌شود.

۷- در متن درس، چه کسی به «جوینده‌ای تشنه» مانند شده‌است؟چرا؟

و **شاگرد** بود که همچون جویندهٔ تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد...

۸- مضمون کلی هر سرودهٔ زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

الف)در کف‌ها کاسه زیبایی، بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر، ره می‌بر با پای دگر

*آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطّر شعر و خیال و الهام و احساس در سَموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد...

مضمون مشترک: تقابل عقل و احساس

ب)من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدستهٔ سرو / ...، پی «تکبیرهٔ الاحرام» علف می‌خوانم

*و حتّی درختش، غارش، کوهش، هر صخرهٔ سنگش و سنگ‌ریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود...

مضمون مشترک: همهٔ پدیده‌ها در حال عبادت خدا هستند.

املا: **تموز**(ماه اول تابستان)-**غرفه**(اتاق)-**حوزه**(مکان)-**منـقلب**(دگرگون)-**برخاسته**(مبعوث شده)- **صخره**(سنگ سخت)-**حلقـوم**(گلو)-**تلألو**(درخشش)-**نشئه**(لذت)-**سمـوم**(باد مهلک)-**اهـورایی**(خدایی)- **گشـت‌وگذار**(گردش)-**اِسـرا**(در شب سیر کردن)-**مضـمون**(مفهوم)-**تکبیره‌الاحرام**(اولین تکبیر نماز)-**شیهه**(صدای اسب)- **قاش**(جلوی زین اسب)-**بساط**(سفره)- **حضرات**(حاضرین)- **یغما**(غارت)-**بلوط**(نوعی درخت)-**زرق‌وبرق**(درخشش)-**حد و حصر**(اندازه)-**مباهات**(نازیدن)- **عزیمت**(رفتن)- **ایل و عشیره**(قوم)- **زلال**(روشن)- **کهر**(نوعی اسب)-**مواهب**(بخشش‌ها)-**طفیلی**(سربار)-**غمخوار**(دلسوز)-**آمو**(نام دریایی است)

درس دهم – فصل شکوفایی

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

ای دوست اگر غم، برگ وبار من و تو را سوزاند نگران نباش چراکه بوی بهار(پیروزی بر ظلم،آزادی، انقلاب) به مشام می‌رسد.

آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید، چشمان تار من و تو؟

در ایران قبل از انقلاب که همه جا پر از غم و درد بود چشمان من و تو غیر از ظلم چه چیزی می‌دید؟

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آیینه‌دار من و تو

قبل از انقلاب در غریبی وطن پر از حسرت بودم امّا امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن تجلّی حضور ما خواهد بود.

چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قـرار من و تو

مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا (وحدت)را دارم.

گنج حکمت – تیرانا!

تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار و سراپا شکوفه باشی

تیرانا ! بخشش و بزرگواری را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و باغ که در هر فصل بهار پر از شکوفه باشی...

نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.

که نه فقط پاسخ هر مهربانی را با مهر که پاسخ هر ضربه سنگی(نامهربانی) را هم با چند میوهٔ شیرین بدهی.

www.hoseinbanaei.ir

همینم از آفریدگار، سپاس‌گزاری بس که بدین سعادتم رهنمون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم

تیرانا! سپاسگزار خدای بزرگ هستم که این سعادت را به من عطا کرده‌است که با تعریف مردم از آزادگی ام مغرور نشوم.

کارگاه متن‌پژوهی

۱-در متن درس واژه‌ای بیابید که هم‌آوای آن در زبان فارسی وجود دارد.

غریب: بیگانه = قریب: نزدیک

۲-انواع«و»(ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.

«چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو»

ربط(بین دو جمله) عطف(بین دو واژه)

۳- در متن درس کدام گروه‌های اسمی در نقش مفعول به‌کار رفته‌اند؟

اگر سوخت غم برگ‌وبار من‌وتو(برگ‌وبار:مفعول) /غیر از شب آیا چه می‌دید(چه: مفعول) / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو(بهار: مفعول)

۴-در متن درس، برای کاربرد هر یک از آرایه‌های«تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.

*تشخیص: امروز خورشید در دشت، آیینه‌دار من و تو *تشبیه: چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم

۵-در بیت زیر «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آن‌جا در این برزخ سـرد در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو

برزخ سرد: دوران قبل از انقلاب / شب: ظلم

۶- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

چون رود ام یدوارم، بی تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

حرکت به سوی اتحاد برای پیروزی،انقلاب

۷- در بارهٔ ارتباط موضوعی هر یک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.

الف)ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک

* با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

مفهوم مشترک: جاودانگی نام نیک و نام شهدا

ب) ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه!/ من گل به دستت می‌دهم، من با آب و دانه.../ می‌کارمت در چشم‌ها گل نقش امید/ می‌بارمت بر دیده‌ها باران خورشید.

*این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهـــار من و تو

*دیروز در غربت باغ من بـــودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آیینه دار من و تو

مفهوم مشترک: امید و پیروزی

املا: **غربت**(دوری)-**سپاسگزاری**(تشکر)-**زخمه**(ضربه)-**ایثار**(فداکاری)-**تبه**(تباه و از بین رفته)- **غمین**(ناراحت)

درس‌یازدهم - آن شب عزیز

کـس چـون تـو طـریق پاکـبازی نـگرفـت با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!

کسی مانند تو راه پاک‌بازی را طی نکرده و با زخم، نشانهٔ (مدال) سرافرازی را نگرفته است.

بیت دوم: پیش از این ای دلاور، هیچ‌کس مانند تو این‌چنین شگفت و دیدنی، آبروی مرگ را به مسخره نگرفت (از مرگ و شهادت نمی‌هراسی) .

شعرخوانی - خورشید شامگاه

آه این سـر بریـده مـاه اسـت در پـگـاه یـا نـه! سـر بـریـده خـورشیدِ شـامگـاه؟

آه! آیا این سر بریدهٔ شهید حججی مانند ماه است که صبح طلوع کرده‌است یا خورشید خونین است در هنگام غروب؟

خورشید بی‌حفاظ نشسته به روی خاک یـا مـاه بی‌مـلاحـظـه افـتـاده بیـن راه؟

گویی پیکر شهید چون خورشید عیناً روی خاک قرار گرفته‌است و یا ماه بدون ملاحظه ،زیبایی خود را به نمایش گذاشته‌است.

حُسن شهادت از همه حسنی فراتر است ای محسـن شهیـد مـن، ای حسن بی‌گـنـاه

زیبایی شهادت از هر زیبایی بالاتر است، ای محسن شهید من، ای شهید زیبا و پاک من

www.hoseinbanaei.ir

شاهد نیاز نیست که در محضر آورند　　در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق، رگِ گردنِ تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده‌ای.

دارد اسارت تو به زینب اشارتی　　از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

اسارت تو یادآور اسارت حضرت زینب است که به سر بریدهٔ برادرش خیره شده‌بود، تو به چه چیزی چشم دوخته‌ای؟

لبریز زندگی است نفس‌های آخرت　　آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه

نفس های آخر تو، پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایانکار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

کارگاه متن‌پژوهی

۱-برای کاربرد هر یک از ضمایرزیر ،جمله‌ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

ضمیر پیوسته(م-ت-ش-مان-تان-شان)　**ضمیر گسسته**(من-تو-او-ما-شما-ایشان)　**مرجع ضمیر**:اسمی که ضمیر جای آن را می‌گیرد.

*من می‌خواستم دستور**تان** را اطاعت کنم

۲-یک نمونه حس‌آمیزی مشخص کنید. *صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می‌کرد.(صدای خشک)

۳-سرودهٔ زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرّم　　بیدار شود ز خواب نوشین

تا باز کند به روی عالم　　دیباچهٔ خاطرات شیرین

از لاله دهد به سبزه زیور　　ای دوست، مرا به خا طر آور!

ارتباط با : و حالا دلخوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

املا: **مُصِرّ**(پافشاری‌کننده)-**تل**(تپه)-**حمایل کردن**(آویزان کردن)-**قابل‌عرض**(شایستهٔ گفتن)-**طفره رفتن**(سستی کردن)-**متقاعدکردن**(قانع کردن)- **شبح**(سایه)-**جثّه**(اندام)-**حزین**(غمناک)-**بی امان**(بی رحم)-**مهیب**(تر سناک)-**هضم**(گوارش)-**محوطه**(فضا و حیاط)-**رمق**(توان)-**ذله**(خسته)-**جناق/جناغ**(استخوان قفسه سینه)-**بی‌ملاحظه**(نسنجیده)-**روضه**(باغ)

شیوهٔ بلاغی و عادی

شیوهٔ بلاغی: بیان و شیوه‌ای است که اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر تشخیص نویسنده جابه‌جا می‌شوند. این کار موجب شیوایی و رسایی بیشتر کلام می‌گردد.

شیوهٔ عادی: شیوه‌ای است که معمولاً نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان قرار می‌گیرد: «من از بدی خود ترسانم»

باریک‌تر از مو

۱ معمولاً در شیوهٔ بلاغی فعل در ابتدای جمله قرار می‌گیرد.

مثال　آمدی از راه دور و پرستاره = از راه دور و پرستاره آمدی
(آمدی: شیوهٔ بلاغی　　از راه دور و پرستاره آمدی: شیوهٔ عادی)

۲ گاهی فعلی که در ابتدای جمله قرار می‌گیرد خودش مستقل است و یک جمله محسوب می‌شود و ربطی به شیوهٔ بلاغی ندارد.

مثال　آمدی (جملهٔ ۱)　وه (جملهٔ ۲)　که چه مشتاق و پریشان بودم. (شیوهٔ عادی) (جملهٔ ۳)

www.hoseinbanaei.ir

درس دوازدهم – گذر سیاوش از آتش

چنین گفت موبد به شاه جهان — که درد سپهبد نماند نهان

روحانی مشاور به کیکاووس چنین گفت: که این ناراحتی تو پنهان نخواهد ماند (نمی‌توان این رسوایی را پنهان کرد).

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی — بباید زدن سنگ را بر سبوی

اگر می‌خواهی به حقیقت برسی، باید آن‌ها (سودابه و سیاوش) را مورد آزمایش قرار دهی.

که هرچند فرزند، هست ارجمند — دل شاه از اندیشه یابد گزند

هر چند فرزند، عزیز است و متهم کردن او دشوار، امّا اگر حقیقت روشن نشود خاطر شاه از این بدگمانی آزرده خواهد شد.

وزین دختر شاه هاماوران — پُر اندیشه گشتی به دیگر کران

و از طرف دیگر برای دختر شاه هاماوران (سودابه) نگران شده‌ای

زِ هر در سخن چون بدین‌گونه گشت — بر آتش یکی را بباید گذشت

هر وقت سخن این‌گونه شود (تصمیم‌گیری مشکل شود) یک نفر باید برای اثبات بی‌گناهی از درون آتش بگذرد.

چنین است سوگند چرخ بلند — که بر بی‌گناهان نیاید گزند

روش تشخیص گناهکاران این‌گونه است و افراد بی‌گناه آسیبی نخواهند دید.

آتش ابراهیم را نبود زیان — هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن

ابراهیم، ترسی از آتش ندارد هر کس مانند نمرود است (گناهکار است) باید از آتش (آزمایش) بترسد.

جهاندار، سودابه را پیش خواند — همی با سیاوش به گفتن نشاند

کیکاووس سودابه را احضار کرد و با سیاوش رو در رو کرد.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان — نه گردد مرا دل، نه روشن روان

عاقبت کیکاووس گفت، من از شما دو نفر مطمئن نیستم و خیالم هم آسوده نیست.

مگر کآتش تیز پیدا کند — گنه‌کرده را زود رسوا کند

شاید که آتش سوزان حقیقت را روشن کند و فرد گناهکار را هر چه سریع‌تر بی‌آبرو کند.

به پور جوان گفت شاه زمین — که رایت چه بیند کنون اندرین؟

کیکاووس (پادشاه جهان) به پسر جوان گفت که نظر تو در این‌باره (گذر از آتش برای اثبات بی‌گناهی) چیست؟

سیاوش چنین گفت کای شهریار — که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

سیاوش این‌چنین گفت: ای پادشاه، آتش جهنم هم برای من در مقابل این تهمت، بی‌ارزش شده است.

گریز از کَفَش در دهان نهنگ — که مردن به از زندگانی به ننگ

فرار از دست او و در دهان نهنگ رفتن و مردن بهتر از زندگانی با ننگ است.

اگر کوه آتش بود بسپرم — از ین تنگ خوار است اگر بگذرم

اگر آتش مانند کوهی هم باشد، از آن عبور می‌کنم و اگر قرار باشد از این تنگهٔ آتش بگذرم برای من آسان است.

پراندیشه شد جان کاووس کی — ز فرزند و سودابهٔ نیک پی

روح کیکاووس برای فرزندش و سودابهٔ اصیل و نیک‌نژاد آزرده شد (او برای فرزند و همسرش، بسیار نگران شد).

کزین دو یکی گر شود نابکار — از آن پس که خواند مرا شهریار؟

اگر از این دو نفر (سودابه و سیاوش) یکی گناهکار باشد، دیگر هیچ‌کس مرا پادشاه به حساب نمی‌آورد.

همان به کزین زشت کردار، دل — بشویم کنم چاره‌ی دل گسل

همان بهتر است که از این کار زشت خیال خود را آسوده کنم و برای این موضوع آزاردهنده (گناهکاری سودابه و سیاوش) چاره‌ای بیندیشم.

نهادند بر دشت هیزم دو کوه — جهانی نظاره شده هم‌گروه

در دشت و صحرا دو کوه هیزم قرار دادند و عده‌ی زیادی برای دیدن، جمع شدند.

www.hoseinbanaei.ir

بدان گاه سوگند پرمایه شاه — چنین بود آیین و این بود راه

در آن زمان، روش شاه پرقدرت برای تشخیص گناهکاران این‌گونه بود و به‌جز این راهی وجود نداشت.

بیامد دوصد مرد آتش‌فروز — دمیدند گفتی شب آمد به روز

دویست مرد آتش‌افروزنده آمدند و به آتش دمیدند (آتش را روشن کردند) و بر اثر دود هیزم‌ها گویی روز مثل شب تاریک شد (شب آمد به روز: یعنی روز بود و شب وارد روز شد، بر اثر شدّت دود هوا تاریک شد).

نخستین دمیدن سیه شد ز دود — زبانه برآمد پس از دود، زود

با دمیدن به هیزم‌ها همه‌جا بر اثر دود، سیاه شد (همه‌جا تاریک شد) و بلافاصله آتش شعله کشید.

سراسر همه دشت بریان شدند — بر آن چهر خندانش گریان شدند

همهٔ مردمی که در دشت حضور داشتند غمگین شدند و برای چهرهٔ خندان سیاوش گریه‌کردند.

سیاوش بیامد به پیش پدر — یکی خُود زرّین نهاده به سر

سیاوش به پیش پدر خود (کیکاووس) آمد، در حالی که کلاه خود زرین بر سر خود نهاده بود.

هشیوار و با جامه‌های سپید — لبی پر ز خنده دلی پرامید

(سیاوش به حضور پدر آمد) آماده و سرحال، در حالی که لباس‌های سفید پوشیده بود، می‌خندید و نسبت به اثبات بی‌گناهی‌اش امیدوار بود.

یکی تازی‌ای برنشسته سیاه — همی خاک نعلش برآمد به ماه

(سیاوش) بر اسب عربی سیاهی سوار شده بود که بسیار سریع حرکت می‌کرد.

پراکنده کافور بر خویشتن — چنان چون بود رسم و ساز کفن

(سیاوش) کافور بر روی خود پاشیده بود، همان‌گونه که رسم است بر روی مرده کافور می‌پاشند.

بدانگه که شد پیش کاووس باز — فرود آمد از باره، بردش نماز

زمانی که سیاوش دوباره به پیش کیکاووس رفت، از اسب پایین آمد و به کیکاووس تعظیم کرد.

رخ شاه کاووس پرشرم دید — سخن گفتنش با پسر نرم دید

(سیاوش) چهرهٔ کیکاووس را پر از شرم و خجالت دید و احساس کرد که او چه‌قدر مهربانانه با پسر خود (سیاوش) سخن می‌گوید.

سیاوش بدو گفت انده مدار — کزین سان بود گردش روزگار

سیاوش به کیکاووس گفت غمگین نباش، چرا که بازی روزگار همین‌گونه است.

ضربت گردون دون آزادگان را خسته‌کرد — کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست

روزگار (سرنوشت) به انسان‌های آزاده آسیب می‌رساند و هیچ‌کس از این آسیب‌ها در امان نیست.

سر پر ز شرم و بهایی مراست — اگر بی‌گناهم رهایی مراست

با تمام وجود (از این تهمت) احساس شرم می‌کنم امّا وجودم ارزشمند (بی‌گناه) است و چنان‌چه ثابت کنم که بی‌گناهم، آزاد می‌شوم.

ور ایدون که زین کار هستم گناه — جهان‌آفرینم ندارد نگاه

و اگر این‌چنین که می‌گویند گناهکار باشم، خداوند مرا محافظت نخواهد کرد.

به نیروی یزدان نیکی دهش — کزین کوه آتش نیابم تپش

با اتکا به قدرت پروردگار بخشنده، از این آتش مانند کوه دچار اضطراب و ترس نمی‌شوم.

سیاوش سیه را به تندی بتاخت — نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت

سیاوش اسب سیاهش را با شتاب به حرکت درآورد، ناامید نشد و خود را برای مبارزه با آتش آماده کرد.

ز هر سو زبانه همی برکشید — کسی خُود و اسپ سیاوش ندید

از هر سو آتش شعله می‌کشید تا حدی که هیچ‌کس کلاه‌خود و اسب سیاوش را نمی‌دید.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون — که تا او کی آید ز آتش برون

مردمی که در دشت بودند با اندوه فراوان منتظر بودند تا ببینند سیاوش چه وقت از آتش بیرون می‌آید.

www.hoseinbanaei.ir

چو او را بدیدند برخاست غو　　که آمد ز آتش برون شاه نو

هنگامی که مردم سیاوش را دیدند که از آتش بیرون آمدفریاد زدند که: شاه جوان از درون آتش (سربلند) بیرون آمد.

چنان آمد اسپ و قبای سوار　　که گفتی سمن داشت اندر کنار

آن‌چنان اسب و لباس سیاوش سالم از آتش بیرون آمد که گمان می‌کردی از کنار گل های یاسمن (یا گلستان) عبور کرده است.

چو از کوه آتش به هامون گذشت　　خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

وقتی (سیاوش) از درون آتش گذشت و به دشت وارد شد، همه‌ی مردم به شادی و پایکوبی پرداختند.

چو بخشایش پاک یزدان بود　　دم آتش و آب یکسان بود

وقتی که رحمت خداوندِ پاک، همراه کسی باشد، حرارت آتش برای او مثل آب قابل تحمل می‌شود.

همی داد مژده یکی را دگر　　که بخشود بر بی‌گنه دادگر

هر کس به دیگری مژده می‌داد، که خداوند عادل، فرد بی‌گناهی را مورد رحمت قرار داد.

همی کند سودابه از خشم موی　　همی ریخت آب و همی خست روی

سودابه از خشم موی خود را می‌کند، گریه می‌کرد و صورت خود را زخمی می‌کرد.

چو پیش پدر شد سیاووش پاک　　نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

وقتی سیاوش بی‌گناه به حضور پدر رفت، نشانی از دود و آتش و گرد و خاک در او نبود (آسیبی ندیده بود).

فرود آمد از اسپ کاووس شاه　　پیاده سپهبد پیاده سپاه

کیکاووس از اسب پیاده شد و همزمان با او سپاهیان هم از اسب پیاده شدند.

گنج حکمت-به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند.

از یک پادشاه ایرانی حکایت می‌کنند که مال مردم را غارت می‌کرد و آن‌ها را آزار می‌داد تا حدی که مردم بر اثر حیله‌گری‌ها و ظلم او مردند و یا از غم و سختی ستم وی ترک وطن کردند.

چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

وقتی که تعداد کشاورزان و مردم کم شد، درآمدهای حکومت هم کاهش پیدا کرد و خزانه خالی شد و دشمنان حمله کردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد　　گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

هر کس می‌خواهد در روز گرفتاری کسی به او کمک کند باید در زمان آسودگی به دیگران کمک کند.

بنده حلقه به گوش ار ننوازی برود　　لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به‌گوش

اگر کسی که به تو خدمت می‌کند مورد لطف قرار ندهی از تو دور خواهد شد، در حق انسان‌هایی که به تو خدمت می‌کنند لطف کن تا به دامان بیگانه‌ها پناه نبرند.

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی‌خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛ وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مُلک و حَشم نداشت، چگونه بر اوومملکت مقرر شد؟»

یک بار در حضور او شاهنامه می‌خواندند که در بارهٔ نابودی حکومت ضحاک و روزگار فریدون؛ وزیر از پادشاه پرسید ک آیا می‌دانید فریدونی که ثروت و زمین و خدمه نداشت چگونه توانست پادشاه شود؟

گفت: آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گردآمدند و تقویت‌کردند و پادشاهی یافت.» گفت: ای ملک چون گردآمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

گفت: همان‌گونه که می‌دانی عده‌ای به حمایت او اقدام‌کردند و قدرت‌گرفت و پادشاه شد. (وزیر) گفت: ای پادشاه وقتی که حمایت مردم عامل قدرت پادشاهی است به چه علّت مردم را از خود دور می‌کنی ؟ مگر قصد نداری پادشاه بمانی؟

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه را کرم باید تا برو گردآیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست»

پادشاه گفت: علت جمع شدن سپاه و مردم چیست؟ وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم از او حمایت کنند و در پناه حکومتش آسوده باشند درحای که تو این دو ویژگی را نداری.

نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

انسان ظالم نمی‌تواند حکومت کند، مانند گرگی که نمی‌تواند چوپانی کند.

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

پادشاهی که خودش بنیان ظلم را می‌نهد در واقع حکومت خود را از بین می‌برد.

کارگاه متن‌پژوهی

همان‌طور که می‌دانیم به دو روش زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی‌برد:

* قرار دادن واژه در جمله * توجه به روابط معنایی واژگان(ترادف-تضاد-تناسب-تضمن)

۱-اکنون بنویسید با کدام یک از روش‌های بالا می‌توان به معنای واژهٔ (اندیشه) در بیت‌های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد، شبیخون کنیم زدل ترس و اندیشه بیرون کنیم روابط معنایی واژگان(ترادف اندیشه با ترس)

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحبدلان را پیشه این است قرار دادن در جمله (اندیشه: فکر)

ج) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت روابط معنایی واژگان (اندیشه: غم ونگرانی که با شادی تضاد دارد)

۲- بیت زیر را از شیوهٔ بلاغی به شیوهٔ عادی برگردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

[کیکاووس]سرانجام گفت از هر دوان نه مرا دل(دل من) ایمن گردد و نه روانم روشن گردد.

فعل‌هایی که در کاربردهای مختلف، معنی آنها متفاوت است:

ساختن: بنا کردن، سازگاری کردن، نواختن، نوازش کردن **گذشتن:** عبور کردن، بخشودن، صرف نظرکردن

گرفتن: دریافت کردن، پنداشتن، بازخواست، فرض کردن ، پوشانیدن

۳- کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی بیا ید زدن سنگ را بر سبو

سنگ را بر سبو زدن: آزمایش کردن

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت

تنگ دل (غمگین ،ناامید) جنگ آتش ساختن(از آتش عبور کردن)

۴- دو نمونه «مجاز» را در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست = سر: وجود

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت= سیه: اسب سیاه

۵- برای هریک از زمینه‌های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

زمینه‌های حماسه:داستانی، قهرمانی، ملی، خرق عادت(داستان قهرمان ملی خرق عادت است)

قهرمانی: سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

خرق عادت: چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک چو پیش، پدر شد سیاوش پاک

ملی: چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

۶- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است، گو می‌ترس از آن

مفهوم مشترک: همیشه انسان‌های نیک در پناه خدا هستند حتی درون آتش، بر عکس انسان‌های ظالم و بد

۷- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

بیت	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون، آزادگان را خسته کرد کو دل آزرده‌ای کز تیغ او مجروح نیست	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	تسلیم در برابر سرنوشت
گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	ترجیح مرگ به زندگی ننگین

www.hoseinbanaei.ir

املا: **زابل**(شهری در سیستان)-**آزرم**(شرم)-**عفاف**(پاکی)-**خوار**(بی‌ارزش، آسان)-**هیون**(شتر)-**تپش**(اضطراب)-**برخاست غو**(فریاد بلند شد)-**قبا**(لباس)-**سمن**(گل یاسمن)-**رصدخانه**(جایی که در آن به نگاه کردن ستارگان می پردازن)-**خرق عادت**(معجزه)-**عجم**(غیر عرب)-**تطاول**(درازدستی)-**نقصان**(ضعف و کاستی)-**زوال**(نابودی)-**حشم**(خدمتکاران)

درس سیزدهم- خوان هشتم

هان، داشتم می‌گفتم، آن شب نیز سورتِ سرمای دی بیدادها می‌کرد. / و چه سرمایی، چه سرمایی! / باذ برف و سوز وحشتناک

داشتم می‌گفتم، شدّت سرمای زمستان زیاد بود و عجب سرمایی بود، طوفان برف و باد بود و سرمای وحشتناک.

خوش‌بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی /گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس، / قهوه‌خانه گرم و روشن بود،همچون شرم...

قهوه‌خانه‌ها در قدیم محلّ شاهنامه‌خوانی و نقّالی بوده‌اند ضمن این‌که منظور شاعر از «بیرون» فضای پر از ظلم و وحشت است.

همگنان را خونِ گرمی بود./ قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقّال آتشین‌پیغام، راستی کانون گرمی بود.

حاضرین با مهر و محبّت بودند، قهوه‌خانه گرم و نورانی بود، حرف‌های مرد نقّال جذّاب و شنیدنی بود، به‌راستی محفل لذّت‌بخشی بود.

همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید/ پای تا سر گوش

همه ساکت بودند و در اطراف نقّال مانند صدف که دور مروارید را می‌گیرد، ایستاده بودند و با تمام وجود به حرف‌های او گوش می‌کردند.

«هفت خوان را زادسرو مرو، یا به قولی «ماخ‌سالار» آن گرامی مرد/ آن هریوهٔ خوب و پاک‌آیین – روایت کرد؛ / خوان هشتم را/ من روایت می‌کنم اکنون، .../ من که نامم ماث»

هفت‌خوان را «آزادسرو سیستانی» یا به قولی دیگر «ماخ‌سالار» آن مرد گرامی، آن هراتی خوب و پاک‌آیین، روایت کرد؛ خوان هشتم (مرگ رستم) را من روایت می‌کنم اکنون، من که نامم مهدی اخوان ثالث است.

همچنان می‌رفت و می‌آمد. همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد/«قصّه است این، قصّه، آری قصّهٔ درد است، شعر نیست/این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی‌عیار و شعرِ محضِ خوب و خالی نیست /هیچ – همچون پوچ – عالی نیست

خوان هشتم وسیلهٔ سنجش دوستی و دشمنی مرد و نامرد از یک‌دیگر است. / بی‌ارزش نیست و یا این‌که فقط شعر خوبی باشد. / و به هیچ وجه هم چیز پوچی نیست که ظاهری عالی داشته باشد.

این گلیم تیره بختی‌هاست / خیسِ خون داغ سُهراب و سیاوش‌ها، / روکش تابوت تختی‌هاست...»

این (داستان کشته شدن رستم) مانند گلیمی، بدبختی‌ها و هم‌چنین خون داغ و تازه‌ی افراد مظلومی مانند سهراب و سیاوش و تختی را نشان می‌دهد.

اندکی اِستاد و خامش ماند / پس هماوای خروش خشم، / با صدایی مرتعش، لحنی رَجَزمانند و دردآلود، خواند: آه،

لحظه‌ای ایستاد و ساکت شد سپس همراه با فریاد و در حالی که صدایش می‌لرزید با صدایی پر از فخر گفت: آه،

دیگر اکنون آن، عِماد تکیه و امّید ایرانشهر، / شیرْمردِ عرصهٔ ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پَهلو، / آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند،

دیگر اکنون آن تکیه‌گاه و امید مردم ایران، مرد شجاع جنگ‌های ترسناک، پسر زال سپیدمو، جهان‌پهلوان، آن صاحب و سوار رخش بی‌مثل و مانند،

آن‌که هرگز – چون کلید گنج مروارید–گم نمی‌شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

آن کسی که هرگز لبخند مانند کلید گنج مروارید از لبانش محو نمی‌شد، چه روز صلح و پیمان دوستی و چه هنگام جنگ و دشمنی

آری اکنون شیر ایران‌شهر/تهمتن گُرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستمِ دستان،

آری اکنون شیرمرد ایران، رستم قوی‌هیکل، پهلوان سیستان، استوارترین کوه‌ها، شجاع‌ترین مردها، رستم پسر دستان...

در تگِ تاریکْ ژرفِ چاه پهناور، کِشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر،

در ته چاه تاریک عمیق پهناور، که در کف و دیوارهایش نیزه و خنجر کاشته بودند...

چاه غدْر ناجوان‌مردان چاه پَستان، چاه بی‌دردان، / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور،

چاهی که خیانت انسان‌های ناجوان‌مرد را نشان می‌دهد، چاه افراد پست، چاه انسان‌های بی‌غیرت چاهی که بی‌شرمی سازندگانش مانند عمق و پهنایش، ناباورانه و غم‌انگیز و شگفت‌آور بود.

آری اکنون تهمتن با رخش غیرت‌مند، / در بُن این چاهِ آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود

آری اکنون رستم با رخش غیرت‌مند خود در ته این چاهی که به‌جای آب، بُرندگی شمشیر و نیزه داشت سقوط کرده بود.

پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود / و می‌اندیشید که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

رستم (پهلوانی که از هفت خوان عبور کرده بود) اکنون در خوان هشتم گرفتار شده بود و با خود فکر می‌کرد که حرفی برای گفتن ندارد از بس که نیرنگ (شغاد) بی‌شرمانه و پست است. چشم‌های خود را باید ببندد تا چیزی نبیند...

بعد چندی که گشودش چشم / رخش خود را دید /

بس که خونش رفته بود از تن، بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حسّ و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید.

بعد از مدّتی که چشم خود را گشود رخش را دید که از بس خون از تن او رفته بود و از بس که زخم‌های کشنده و مؤثّری به او وارد شده بود گمان می‌کردی حسّ و هوش ندارد و در حال مردن است.

او / از تن خود – بس بتر از رخش – / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخش را می‌دید و می‌پایید.

(رستم) از وضعیت وخیم خود که از رخش هم بدتر بود خبر نداشت و اصلاً توجّهی به خودش نداشت. رخش را نگاه می‌کرد و به او خیره شده بود.

رخش، آن طاق عزیز، آن تای بی‌همتا / رخش رخشنده / با هزاران یادهای روشن و زنده ...

رخش، آن یگانهٔ عزیز، آن اسب یکتای بی‌مثل و مانند، رخش تابان، با هزاران خاطرهٔ خوب و به‌یادماندنی

گفت در دل: «رخش! طفلک رخش! / آه!» / این نخستین‌بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

(رستم) با خودش گفت: «رخش! طفلک رخش! آه!» شاید این نخستین‌باری بود که رستم نمی‌خندید.

... شغاد، آن نابرادر بود / که درون چَه نگه می‌کرد و می‌خندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید...

ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه‌ی کسی را دید، او شغاد برادر ناتنی رستم بود که درون چاه را نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم و نامردانهٔ او در درون گوش طنین‌انداز می‌شد.

امّا... وای! / دید، / رخش زیبا، رخش غیرت‌مند / رخش بی‌مانند، / با هزارش یادبود خوب، خواییده است

دوباره چشم رستم به رخش افتاد - امّا... وای! دید، رخش زیبا، رخش باغیرت، رخش بی‌مثل و مانند، با هزاران خاطره‌ی خوبش، مرده است.

آن‌چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است...

آن‌چنان که واقعاً گمان می‌کردی (رستم) آن‌همه، خاطرهٔ خوب را در خواب دیده است.

بعد از آن تا مدّتی، تا دیر، / یال و رویش را / هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، / رو به یال و چشم او مالید... / مرد نقّال از صدایش ضجّه می‌بارید

بعد از آن تا مدّتی طولانی یال و روی رخش را هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، روی خود را به یال و چشم رخش مالید... صدای مرد نقّال پر از ناله و شیون بود.

و نگاهش مثل خنجر بود: / «و نشست آرام، یال رخش در دستش، / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟

نگاه رستم مانند خنجر بُرّنده و تیز بود: و آرام نشست، موهای گردن رخش در دستش، دوباره با آن فکرهای قبلی درگیر بود که: این اتّفاق، جنگ بود یا شکار؟ تفریح و مهمانی بود یا دورویی؟

قصّه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابرادر را بدوزد – همچنان که دوخت – / با کمان و تیر /بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چَه نگه می‌کرد

قصّه می‌گوید که قطعاً رستم اگر می‌خواست که شغاد ناجوان‌مرد را بدوزد (همچنان‌که دوخت) با کمان و تیر بر درختی که به زیرش ایستاده بود و به آن تکیه داده بود و درون چاه را نگاه می‌کرد.

شعرخوانی – ای میهن

تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن! بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

یاد تو ای میهن در تمام وجودم نهفته است و با تمام وجود به تو عشق می‌ورزم

کارگاه متن‌پژوهی

۱- متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.
باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است/ در بین واژه‌ها و عبارت‌ها / و هرکدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. صلح: کین
با اهل فنا دارد هرکس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد یک‌رنگی: تزویر

۲ـ در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.
«رخش زیبا، رخش غیرتمند / رخش بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است.»
هسته صفت هسته صفت هسته صفت هسته صفت هسته صفت

۳ـ در این سروده «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟
رستم: قهرمان شجاع ملی / شغاد: انسان‌های تزویرگر و ناجوانمرد

۴ـ قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
الف) این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.
کلید گنج مروارید(استعاره از لبخند) / مروارید(استعاره از دندان) / گنج (استعاره از دهان)
ب) همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید.
تشبیه (همگنان مانند صدف و مرد نقال مانند مروارید) / مراعات نظیر: صدف و مروارید / واج‌آرایی (ر)
پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود.
اضافهٔ استعاری: دهان خوان هشتم / طعمهٔ بودن: کنایه از گرفتار بودن / تشبیه: پهلوان هفت خوان مانند طعمه در دام خوان هشتم بود

۵ـ مقصود نقال از «قصهٔ درد» چیست؟ داستان کشته شدن رستم به دست شغاد

۶ـ در بارهٔ مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.
«یوسف به این رها شدن از چاه دل مبند این بار می‌برند تا زندانی‌ات کنند»
رستم بعد از رها کردن کیکاووس از هفت خوان، اسیر ناجوانمردی برادر خود می‌شود،مانند حضرت یوسف که از چاه بیرون آورده شد اما سختی‌های بسیاری را بعد از آن تحمل کرد از جمله تهمت زلخیا و زندان رفتن...

املا: **سورت**(شدت)-**منتشا**(نوعی عصا)-**خوان**(مرحله)-**هریوه(اهل هرات)**-**عیار**(ارزش)- **محض**(خالص)-**رجز**(شعر جنگی)-**هول**(ترس)-**زال‌زر**(پدر رستم)-**تزویر**(ریا)-**طاق**(یگانه)-**شغاد**(برادر رستم)-**ضجه**(فریاد و زاری)-**شصت**(عدد)**تنیده**(بافته)

۳ معانی و مفاهیم دشوار فارسی ۳

ستایش - ملکا ذکر تو گویم

عجز انسان از اِدراک و توصیف وجود پروردگار

۱ نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

معنی خدایا، نمی‌توان تو را توصیف کرد، چرا که در فهم ما جای نمی‌گیری (برتر از فهم ما هستی) و نمی‌توان چیزی شبیه تو یافت چرا که از تصوّر و گمان ما برتری.

همه چیز در دست خداست (عزت تا ذلت)

۱ همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی

معنی پروردگارا از هر غیبی آگاهی داری (علّام‌الغیوب) و عیب‌های بندگانت را نادیده می‌گیری (ستّارالعیوب) زیادها را کاهش و کم‌ها را افزایش می‌دهی (همهٔ کم و زیاد شدن‌ها به دست توست).

www.hoseinbanaei.ir

درس چهاردهم – سیمرغ

شهریار قبادی شهریار قبادی شهریار قبادی

مال اینجا بایدت انداختن　　مِلک اینجا بایدت در باختن

در اینجا (وادی طلب) باید همهٔ دلبستگی‌ها را از خود دورکنی (از دست بدهی)

اولاً تجرید شو از هرچه هست　　وانگهی از خود بشو یک بار دست

ابتدا از هر چه وجود دارد خود را پاک کن و سپس از خودت بگذر

بعد ازین وادی عشق آید پدید　　غرق آتش شد کسی کانجا رسید

بعد از این مرحله (طلب) ، وادی عشق پدیدار می‌شود / هر کس که به وادی عشق راه‌یافت، عشق همچون آتشی وجودش را فرامی‌گیرد.

عاشق آن باشد که چون آتش بود　　گرم رو، سوزنده و سرکش بود

عاشق واقعی کسی است که مانند آتش، با اشتیاق و سوزنده و سرکش باشد.

بعد از آن بنمایدت پیش نظر　　معرفت را وادی‌ای بی‌پا و سر

بعد از وادی عشق، وادی معرفت را درنظر تو آشکار می‌کند که انتها ندارد.

چون بتابد آفتاب معرفت　　از سپهر این ره عالی‌صفت

وقتی که معرفت الهی چون آفتابی از آسمان این راه با قدر و والا بتابد...

هر یکی بینا شود بر قدر خویش　　بازیابد در حقیقت صدر خویش...

هر کسی به ارزش خود پی می‌برد و مقام حقیقی خود را می‌یابد.

بعد ازین وادی استغنا بود　　نه درو دعوی و نه معنا بود

مرحلهٔ بعد وادی استغناست که در آن ادعا و مقصودی وجود ندارد.

هشت جنّت نیز اینجا مرده‌ای است　　هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای‌است

در این وادی، هشت بهشت مانند مرده ای است و هفت جهنم مانند یخی منجمد است.

بعد از این وادی توحید آیدت　　منزل تفرید و تجرید آیدت

بعد از این، وادی توحید است که مرحلهٔ یکی شدن با معشوق است.

روی‌ها چون زین بیابان درکنند　　جمله سر از یک گریبان برکُنند

اگر روندگان این راه از این وادی (توحید) عبور کنند / همهٔ آنها به یگانگی می‌رسند.

مرد حیران چون رسد این جایگاه　　در تحیر مانده و گم کرده راه

وقتی انسان حیران به این مرحله می‌رسد، سرگردان می‌شود و راه را گم می‌کند.

بعد ازین وادی حیرت آیدت　　کار دایم درد و حسرت آیدت

وادی بعد، حیرت است که کار تو فقط درد و حسرت است.

بعد ازین وادی فقرست و فنا　　کی بود اینجا سخن گفتن روا

وادی بعد، فقر و فناست که در این مرحله حتی نمی‌توان سخن گفت.

وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا　　هرکه فانی شد ز خود، مردانه‌ای است

کسی به وصال معشوق میرسد که از خود بگذرد و این چنین کسی مرد راه است.

صد هزاران سایهٔ جاوید، تو　　گم شده بینی ز یک خورشید، تو

در این مرحله، سایه‌های جاویدی را خواهی دید که در نور خورشید وجود حق، گم هستند.

چون نگه‌کردند آن سی مرغ زود　　بی‌شک این سی‌مرغ آن سیمرغ بود

وقتی آن سی پرنده به یکدیگر نگاه کردند متوجه شدند که بدون شک خودشان همان سیمرغی هستند که به دنبال آن بودند.

خویش را دیدند سیمرغ تمام　　بود خود سیمرغ سی مرغ مدام

خودشان را دیدند که یک سیمرغ کامل هستند و این که سیمرغ در اصل همان سی‌مرغ است.

www.hoseinbanaei.ir

محو او گشتند آخر بر دوام　　سایه در خورشید گم شد والسلام

برای همیشه با او یکی شدند مانند سایه‌ای که در خورشید گم می‌شود (خورشید آن را محو می‌کند)

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟　　هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی

من تو را سرو یا ماه نمی‌خوانم، می‌خوانم، به چه علت نخوانم، تو هم ماهی که کلاه بر سر دارد و هم سروی که لباس بر تن دارد.

در این مُقام، طرب بی‌تعب نخواهد دید　　که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

در این جا شادی بدون رنج نخواهد بود زیرا این خانهٔ پاکی و پلیدی هم جای نیکی هست و هم بدی

چه بندی در این سرای مجاز؟　　همت پست کی رسد به فراز؟

چرا به این دنیای غیر حقیقی وابسته می‌شوی، هیچگاه با کم همتی نمی‌توان به تعالی رسید.

و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون

و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است. پس چرا نمی بینید؟

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست　　در خود بطلب هر آن چه خواهی، که تویی

هر چه در هستی وجود دارد از تو دور نیست، در هر چه را می‌خواهی در درون خودت به دنبال آن بگرد.

گنج حکمت – کلان‌تر و اولی‌تر

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجهِ زاد و توشه، گِرده ای بیش نبود.

شتری و گرگی و روباهی دوستانه به سفری رفتند و با آن‌ها از جهت خوراک و آذوغه یک قرص نان بیشتر نبود.

میان ایشان از برای گِرده مخاصمت رفت. تا آخر الأمر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گِرده خوردن اولی‌تر.

بر سر قرص نان بین آن‌ها درگیری پیش‌آمد و نهایتاً قرار شد هر کدام که از جهت سنی بزرگتر است برای خوردن قرص نان اولویت دارد.

من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!

من آن شب در آن محل حضور داشتم و برای شما چراغی بالا نگه داشتم و به مادرت در به دنیا آوردنت کمک می‌کردم.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟　　هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی　　قبا: پوشش، لباس

در این مقام، طرب بی‌تعب نخواهد دید　　که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید　　تعب: رنج و سختی

اولا تجرید شو از هرچه هست　　وانگهی از خود بشو یکبار دست　　تجرید: ترک تعلقات دنیوی

۲- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت　　کار دائم درد و حسرت آیدت

بعد از این(قید)+، وادی حیرت(نهاد)+ بر تو(متمم)+ می‌آید و کار(نهاد)+ تو(مضاف‌الیه)+ دائم(قید) درد و حسرت(مسندو معطوف به مسند) می‌شود(فعل اسنادی).

۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی...

بدل برای «ما»　معطوف　بدل برای کوه قاف

۴- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

هدهد: شانه به سر .در اینجا نماد راهبر و راهنماست　**سیمرغ:** ذات باری تعالی　**قاف:** منزلگاه حق

بلبل: عاشق پیشهٔ مجازی　**طاووس:** اهل ظاهر　**باز:** مردم درباری و جاه‌طلب

۵- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است؟

«عاشق آن باشد که چون آتش بود　　گرم رو، سوزنده و سرکش بود»

وجه شبه: مصراع دوم که دارای آرایهٔ کنایه و ایهام (در مصراع دوم «سرکش» ایهام دارد : تسلیم ناپذیر –زبانه کش)

www.hoseinbanaei.ir

۶- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرا به آن‌جاست جلوه‌گاهم، این‌جا چه کار دارم؟

به داستان طاووس در بهشت و همکاری با مار برای فریب آدم اشاره می‌کند.

۷- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است وادی فقر و فنا

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ وادی طلب

پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوهٔ آب صاف در گل و خار وادی توحید

۸- با توجه به آیهٔ شریفه و سرودهٔ زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

«و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون: و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است. پس چرا نمی‌بینید؟»

ای نسخه نامـــهٔ الهی، کـــه تـــویی وی آینـه جـمال شـاهی، که تـــویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آن‌چه خواهی، که تویی

خودشناسی مقدمهٔ خداشناسی است (الذاریات / آیات ۲۰ و ۲۱)

املا: **هدهد**(پرنده)-**قاف**(نام کوه)-**خواستار**(خواهنده)-**شست**(انگشت)-**بگذارم**(رها کنم)-**تعب**(رنج)-**قدر**(ارزش)-**استغنا**(بی‌نیازی)-**قلیل**(اندک)-**طرب**(شادی)- **طاووس**(پـــرنده)-**خار**(تیـــغ گیاه)-**مصاحبت**(همنشـینی)-**از وجه زاد**(از جهت توشه)-**مخاصمت**(دشـمنی)-**آخرالامر**(عاقبت)- **اعانت**(یاری)-**مقالات**(گفته‌ها)

درس شانزدهم-کباب غاز

گفت: همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقدا خط بکش و بگذار سماق بمکند.

گفت همان مقام‌های رده‌بالا را دعوت کن و بقیه را فعلاً نادیده بگیر و بگذار انتظار بیهوده بکشند.

به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بزن

به من ارتباطی ندارد.بلا به دور پسرعموی خودت است.هرکاری کردی برای خودت کردی.

با حال استیصال پرسیدم« پس چه خاکی به سرم بریزم»؟

با حال درماندگی پرسیدم پس چه کار کنم؟

در خوشزبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلّم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است.

در خوب صحبت کردن و پرحرفی و شوخی و ...همه را وادار به سکوت کرد و تنها سخنگو و بزم‌آرای بدون رقیب شده است.

یکی از حضّار چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبههٔ شاعر را بوسیده...

یکی از حاضرین چنان بهره‌ور شد که جلو رفته و پیشانی شاعر را بوسید...

پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل انداختهٔ آقای استادی نقش بست.

اثر پنج انگشتِ راست وکشیده بر روی صورت سرخ شدهٔ آقای استادی اثر گذاشت.

در همان بحبوحهٔ بخوربخور که منظرهٔ فنا و زوال غاز خدابیامرز مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد.

در همان میانهٔ غذا خوردن که منظرهٔ نابودی غاز خدا بیامرز مرا به یاد ناپایداری روزگار رنگارنگ و ستمگری مردم پست و حیلهٔ جهان زشت و بی‌شرمی این مصطفای بی‌ریخت انداخته بود...

سخنِ گفته دگر باز نیابد به دهن اوّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد

حرفی که از دهان خارج شد دیگر به دهان باز نمی‌گردد بنابراین مرد عاقل قبل از حرف زدن فکر می‌کند.

www.hoseinbanaei.ir

روان‌خوانی – ارمیا

وما رمیت اذ رمیت ولکن اللّه رمی

و تیر را پرتاب کردی چه پرتاب کردنی در حالی که خدا تیر را پرتاب کرد.

ز یزدان دان نه از ارکان که کوته‌دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

همه چیز را از خدا بدان نه از عناصر اربعه ، چراکه کوتاه فکری است که خطی را که عقل فرمان ترسیم می‌دهد ،تو گمان می‌کنی انگشت ترسیم کرده‌است.

کارگاه متن‌پژوهی

۱-مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.

معهود: معمول. / بحبوحه: گیرودار، حین / وجنات: عارض، عذار

۲- در عبارت زیر،«مفعول» و «مسند» را مشخص کنید.

«آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.» گفتم:« چرا نمی‌آیی بنشینی؟»

مسند مفعول

حرف ربط یا پیوند از نظر کاربرد، دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته ساز: حروفی که در یک جملهٔ«مرکب» همراه با جمله های وابسته به کار می روند.

***پیوندهای وابسته‌ساز پرکاربرد: که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا اینکه**

همهٔ حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست.

جملهٔ هسته وابسته‌ساز جملهٔ وابسته

ب) پیوندهای هم‌پایه ساز: بین دو جملهٔ هم‌پایه به کار می‌روند.(خبری از جملهٔ هسته و وابسته نیست)

رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش

جملهٔ هم‌پایه هم‌پایه‌ساز جملهٔ هم‌پایه

***پیوندهای هم‌پایه ساز پرکاربرد: اما، ولی، و، یا**

۳- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

پشت دست داغ کردن (پشیمان شدن،عبرت‌گرفتن)/ **سماق مکیدن**(انتظار بیهوده کشیدن) / **چندمرده حلاج بودن**: (توانایی و عرضه داشتن)

۴- نویسنده در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

سپردن کارهای مهم به افرادی که توان انجام آن کار را ندارند.

۵- از متن درس، مَثَلِ متناسب با هر یک از این سروده‌های سعدی بیابید و مقصود اصلی آن‌ها را بیان کنید.

الف- گلّهٔ ما را گِله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند

از ماست که برماست= منشأ مشکلات ما عملکرد خود ماست

ب- سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد = از دست دادن فرصت

املا: **آزگار**(طولانی)-**عاریه**(قرضی)-**معهود**(عهدشده)-**دیلاق**(بلندقامت)-**م سرور و م شعوف**(شادمان)-**بدقواره**(بی ریخت)- **صلهٔ ارحام**(رسیدگی به اطرافیان)-**لهذا**(از این جهت)-**کریه**(زشت)-**استیصال**(درماندگی)-**قدغن**(ممنوع)-**بچه قنداقی**(نوزاد)-**سر دماغ آمدن**(سرحال شدن)- **سوغات**(هدیه)- **معوج**(خمیده)-**غیر مترقبه**(ناگهانی)- **اِبا**(خودداری)-**اهتمام**(همت ورزیدن)-**قالب**(کالبد)-**ازل**(زمان بی‌آغاز)-**وقار**(شکوه)-**تذکار**(یادآوری)-**قصور**(کوتاهی)-**بذله**(شوخی)-**بلامعارض**(بدون رقیب)-**قلنبه**(ناهنجار)-**فغان**(فریاد)-**محظوظ**(بهره‌ور)-**مألوف**(انس گرفته)-**اثنا**(میان)- **عمارت**(ساختمان)-**غاز فربه**(غاز چاق)-**مائده**(غذا)-**مریض**(بیمار)-**محظور**(گرفتاری)-**ساطور**(کاردپهن)-**آلوی برغان**(نوعی آلو)- **مضغ**(جویدن)-**بحبوحه**(میانه)-**بقولات**(حبوبات)-**زوال**(نابودی)-**وقاحت**(بی‌شرمی)-**نثار کردن**(پراکندن)-**اداو اطوار**(ناز و عشوه)-**غلیان**(هیجان)**انضمام**(پیوستگی)-**مبهوت**(حیران)

www.hoseinbanaei.ir

درس هفدهم – خندهٔ تو

عشق من، خندهٔ تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفد

عشق من ، خندهٔ تو در اوج ناامیدی مرا امید و انگیزه می‌دهد.

و اگر دیدی به ناگاه خون من / بر سنگ فرش خیابان جاری است/ بخند؛ زیرا خندهٔ تو برای دستان من شمشیری است آخته

در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خندهٔ تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.

خنده‌ات را می‌خواهم/ چون گلی که در انتظارش بودم، / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند.

من نیز هنگام بهار منتظر شکوفاییِ خندهٔ تو هستم، خندهٔ تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ(دو نوار آبی و سرخ)نقش بسته است .

اگر خونین دلی از جور ایام «لب خندان بیاور چون لب جام»

اگر از ظلم روزگار در رنج و ناراحتی هستی مانند جام شراب(که دلش خون است=شراب را به خون تشبیه می‌کند) شاد و خندان باش

کارگاه متن‌پژوهی

۱- برای واژهٔ «آخته» دو معادل معنایی بنویسید. آهیخته، برکشیده

یاد بگیر در زبان فارسی «ان» یکی از نشانه‌های جمع است مانند کاربرد «ان» در کلمهٔ «یاران»، اما کلماتی که با «ان» همراه‌اند، گاه بر مفهوم جمع دلالت نمی‌کنند.

سحرگاهان (هنگام سحر) / دیلمان (مکان دیلم‌ها، مکان زندگی مردم دیلم) / کوهان (کوهان شتر: مانند کوه) کاویان (منسوب به کاوه) / خواهان (صفت فاعلی)/ بهاران: (زمان: هنگام بهار) / بابکان: (نسبی:منسوب به بابک) / خاوران: (مکان، سرزمین خاور) / خندان: (صفت فاعلی)

۲- این بخش از سرودهٔ «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.

«نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، / اما خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من مگیر.»

«نان و هوا» نماد زندگی/ «گل سرخ» نماد عشق

۳ – در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟

«... اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.»

خنده‌ات که... درها را به رویم می‌گشاید (استعاره کنایی:تشخیص) / درهای زندگی (اضافهٔ استعاری) / دَرِ زندگی را به روی کسی گشودن(کنایه از امیدوار کردن به زندگی)

املا: آخته(آماده)-تبسم(ل**بخند**)-**غایی**(نهایی)-**ذی‌حیات**(موجود زنده)

درس هجدهم – عشق جاودانی

آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

آیا در تصور انسانی چیزی می‌تواند وجود داشته باشد که قلم قادر به نوشتن آن باشد و من آن را برای تو ننوشته باشم(به تصویر نکشیده باشم؟)

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن یا نوشتن وجود داردکه بتواند عشق مرا نسبت به تو و همچنین خوبی‌های تو را بیان کند؟

و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند

... و نه اهمیتی به پیری وکهنسالی می‌دهد بلکه همیشه عشق آغازین و قدیمی را موضوع کتاب و نامهٔ خود قرار می‌دهد.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

غم عشق یک داستان مشخص دارد و عجیب است که این داستان را از هر کس می‌شنوم برایم تازه و غیر تکراری است.

کارگاه متن‌پژوهی

۱- واژهٔ «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید. صحیفه :کتاب، کتاب کوچک، ورق کتاب، نامه، روزنامه.

۲- در متن،نمونه‌ای از استفهام انکاری مشخص کنید.

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟

۳- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟
همواره معشوق را جوان دیدن، توجه به احساس اولیه عشق
۴- در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تاکید شده است؟
«چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که / بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را باز گو کند. »
بی کرانگی عشق و خوبی‌های معشوق
۵- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سرودهٔ شکسپیر قابل دریافت است؟
یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر ا ست
«هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.»

املا: **سجایا**(خوبی‌ها)-**صحیفه**(کتاب)-**عتاب**(خشم)-**اعلان**(آگهی)-**رعب‌انگیز**(ترسناک)-**ابهت**(شکوه)-**متأثر**(ناراحت)-**خدمت گزاری**(انجام خدمت)-**مستغرق**(فرو رونده)-**متنبه**(آگاه)-**وامی‌گذارم**(رها می‌کنم)-**مغلوب و مقهور**(شکست خورده)-**اهتزاز**(جنبیدن)-**غرس**(کاشتن)-**معمُر**(سالخورده)-

نیایش

الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز
خداوندا وجودی عاشق به من ببخش و در آن، دلی سرشار از سوز عشق قرار بده.
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده، غیر از آب و گل نیست
دلی که بهره‌ای از عشق ندارد، دل نیست؛ زیرا دلی که عشق ندارد، بی ارزش است.
کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد
خدایا به من روح و باطنی عاشق ببخش و دلی سرشار از عشق و غم عشق
به سوزی ده کلامم را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی
خداوندا سخنم را با سوز عشق خود، آن چنان اعتباری و حرارتی ببخش؛ که آتش، حرارت را از سخن من گدایی کند)
دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده
خداوندا مرا عاشق کن و به من قدرتی بده که همیشه سخن عاشقانه بگویم
ندارد راه فکرم روشنایی ز لطفت پرتوی دارم گدایی
خداوندا فکر من آگاه نیست(عقلم ناتوان است)از سر لطف به من آگاهی و توانایی ببخش
اگر لطف تو نبود(نَب وَد) پرتو انداز کجا فکر و کجا گنجینهٔ راز؟
اگر لطف تو شامل حال ما نشود از اندیشه و معرفت خبری نخواهد بود.

۴ واژه‌های هم‌آوا و مشابه

خیلی مهم!

آج	برجستگی روی سوهان یا لاستیک	آذر	ماه نهم شمسی، آتش
عاج	دندان فیل	آزر	عموی حضرت ابراهیم
آجل	آینده، آتی	اثاث	لوازم خانه
عاجل	شتاب کننده (عجله)	اساس	بنیاد، پایه (مؤسس)
آزار	اذیت	اِلغا	لغو کردن (ملغی)
آذار	ماه رومی	اِلقا	تلقین کردن، آموختن

ادامه دارد...

www.hoseinbanaei.ir

تاریخ ادبیات جامع کتاب

نام اثر	مؤلف
گلستان	سعدی
ترجمه کلیله ودمنه	نصرالله‌منشی
قصص الانبیا	ابواسحاق نیشابوری
روایت سنگرسازان	عیسی سلمانی لطف آبادی
دماوندیه	محمد تقی بهار
قصهٔ شیرین فرهاد	احمد عربلو
مثنوی معنوی	مولوی
فیه ما فیه	مولوی
فی حقیقه العشق	شهاب‌الدین سهروردی
تمهیدات	عین‌القضات همدانی
مثل درخت، در شب باران	محمد رضا شفیعی کدکنی(م.سرشک)
از پاریز تا پاریس	محمد ابراهیم باستانی پاریزی
تذکره‌الاولیا	عطار
کویر	علی شریعتی
بخارای من ایل من	محمد بهمن بیگی
دری به خانهٔ خورشید	سلمان هراتی
تیرانا	محمد رضا رحمانی(مهرداد اوستا)
سانتاماریا(مجموعه آثار)	سید مهدی شجاعی
شاهنامهٔ	فردوسی
درحیاط کوچک پاییز در زندان	اخوان ثالث
منطق الطیر	عطار نیشابوری
سندبادنامه	ظهیری سمرقندی
کباب غاز	محمدعلی جمال‌زاده
ارمیا	رضا امیر خانی
هوا را از من بگیر،خنده‌ات را نه!	پابلو نرودا
مسافر	یوهان کریستف فریدریش شیللر
غزلواره	شکسپیر
قصه‌های دوشنبه	آلفونس دوده(ترجمهٔ عبدالحسین زرین‌کوب)

فصل ۱ - واژگان

درسنامه
- واژگان مهم فارسی ۱
- واژگان مهم فارسی ۲
- واژگان مهم فارسی ۳
- معانی کنایی
- معانی مجازی
- واژه‌های مترادف — خیلی مهم!
- معنی دیگر — خیلی مهم!
- عبارات قرآنی
- واژه‌های خفن (چند معنایی ـ معانی خاص) — خیلی مهم!

تست
آزمون ۱ تا ۵ — ۱۰۰ تست

فصل ۲ - املا

درسنامه
- واژگان املایی مهم فارسی ۱
- واژگان املایی مهم فارسی ۲
- واژگان املایی مهم فارسی ۳
- واژگان هم‌آوا (هم‌آواشناسی) — خیلی مهم!
- حروف املایی در واژه‌های مهم — خیلی مهم!
- ۱۰ نکته مهم املای کنکور (باریک‌تر از مو) — خیلی مهم!

تست
آزمون ۶ تا ۹ — ۸۰ تست

فصل ۳ - دستور زبان

درسنامه
آموزش مباحث مهم دستور زبان فارسی:
واژه ■ اسم ■ فعل ■ جمله ■ حذف ■ نقش

تست
آزمون ۱۰ تا ۱۴ — ۱۰۰ تست

فصل ۴ - آرایه‌های ادبی

درسنامه
آموزش آرایه های ادبی به همراه تست و مثال:
- تشبیه
- مجاز
- استعاره
- تشخیص
- واج‌آرایی
- سجع
- جناس
- متناقض‌نما
- اغراق
- تضاد
- حس‌آمیزی
- اسلوب معادله
- حسن تعلیل
- مراعات نظیر
- تلمیح
- تضمین
- ایهام / ایهام تناسب

تست
آزمون ۱۵ تا ۱۹ — ۱۰۰ تست

فصل ۵ - معنی، مفهوم، قرابت

درسنامه
- معانی و مفاهیم دشوار فارسی ۱
- معانی و مفاهیم دشوار فارسی ۲
- معانی و مفاهیم دشوار فارسی ۳
- مفاهیم خفن و پرتکرار

تست
آزمون ۲۰ تا ۲۵ — ۱۲۰ تست

فصل ۶ - تاریخ ادبیات

درسنامه
- فهرست الفبایی آثار ادبی (فارسی ۱، ۲، ۳)
- اشخاص دارای چند اثر ادبی

تست
آزمون ۲۶ و ۲۷ — ۴۰ تست

فصل ۷ - آزمون‌های جامع

تست

آزمون ۲۸	شبیه کنکور / سطح ۱	۲۵ تست
آزمون ۲۹	شبیه کنکور / سطح ۲	۲۵ تست
آزمون ۳۰	شبیه کنکور / سطح ۳	۲۵ تست
آزمون ۳۱	شبیه کنکور / سطح ۴	۲۵ تست

www.hoseinbanaei.ir

۲۰ گاه آرایه‌های ادبی و قالب‌های شعری

در این بخش بیست آرایهٔ ادبی مهم را با ترتیب الفبایی و به صورت خلاصه مرور خواهیم کرد.

۱ استعاره: نوعی مجاز است که بر پایهٔ تشبیه بنا شده است.

◄ گاهی یک واژه، معنی خود را از دست می‌دهد و براساس شباهت معنی جدید می‌پذیرد. (استعارهٔ مصرحه)

«ماه» استعاره از چهرهٔ معشوق (چون چهرهٔ معشوق را مانند ماه زیبا می‌داند)

◄ گاهی از یک تشبیه، مشبه با یکی از ویژگی‌های مشبّه‌به آورده می‌شود که به وجود آورندهٔ نوعی استعاره است. (استعارهٔ مکنیه)

عشق می‌بارد. (عشق مانند باران است.)
مشبّه ویژگی مشبّه‌به (باران)

توجه: ترکیب اضافی غیرعادی که جزء [illegible] ابستهٔ چیزی باشد، استعاره (اضافهٔ استعاری) است.

دست روزگار، پیشگاه حقیقت
جزئی از بدن جزئی از بنا

توجه: تشخیص‌ها هم نوعی استعاره هستند.
(درس ۹ فارسی دهم)

۲ اغراق: زیاده‌روی و بزرگ‌نمایی است در بیان ویژگی و صفت چیزی

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

توجه: برخی اغراق‌ها حاصل تشبیه هستند.

قد او مانند سرو بلند است.

۳ ایهام: به کار بردن «یک واژه» که دارای دو یا چند معنی است و همهٔ آن معانی قابل دریافت هستند. مانند واژهٔ شیرین (طعم ـ شخص) در بیت زیر:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

توجه: کنایه‌ها معمولاً به صورت عبارت فعلی به کار برده می‌شوند. (سماق مکیدن، دل بستن...)

◄ ضرب‌المثل‌ها، کنایه محسوب می‌شوند.

۴ تشبیه: مثل و مانند کردن چیزی (مشبّه) به چیز دیگر (مشبّه‌به)

قد تو مانند سرو بلند است. (معمولاً بعد از ادات، مشبه‌به قرار می‌گیرد.)
مشبّه ادات مشبّه‌به وجه شبه

توجه: گاهی بین مضاف و مضاف‌الیه رابطهٔ تشبیهی وجود دارد (اضافهٔ تشبیهی) خانهٔ عشق
(درس ۳ فارسی دهم)

۵ تشخیص: نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به غیر انسان.

نفس دریا / حلقوم چاه / ابرهایی که تا صبح می‌گریستند

۶ تضمین: آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در میان کلام، «تضمین» محسوب می‌شود. (درس ۸ فارسی دهم)

۷ تلمیح: یعنی اشاره به آیه، حدیث، داستان تاریخی و یا شعری مشهور.

به تمنای تو در آتش محنت چو خلیل گوییا در چمن لاله و ریحان بودم

۸ تمثیل: به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن» است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسان‌تر به خواننده انتقال دهد. (درس ۱۴ فارسی دهم)

۹ جناس: اختلاف دو واژه در معنی که ظاهر یکسان دارند، جناس همسان (تام) و اختلاف دو واژه در یک حرف یا یک حرکت «جناس ناهمسان» (ناقص) ایجاد می‌کند.

خرامان بشد سوی آب روان (جاری) چنان چون شده باز جوید روان (روح)

گم بود در عمیق زمین شانهٔ بهار بی تو ولی زمینهٔ پیدا شدن نداشت
(درس ۱۴ فارسی دهم)

۱۰ چهارپاره: این شعر از چند بند هم‌وزن و هم‌آهنگ تشکیل شده است. هر بند چهار مصراع دارد. این قالب بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به‌کار می‌رود و رواج آن، از دورهٔ مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است. ملک‌الشعرای بهار، فریدون مشیری و فریدون توللی سروده‌هایی در این قالب دارند. (درس ۸ فارسی یازدهم)

۱۱ حس‌آمیزی: یعنی آمیختن دو یا چند حس در کلام، به زبان دیگر یک حس از ویژگی‌های حس دیگر استفاده می‌کند.

فریاد سرخ (شنیدن + دیدن) / خبر تلخ (شنیدن + چشایی)

توجه: صفت غیرعادی می‌تواند یکی از نشانه‌های «حس‌آمیزی» باشد، مانند «سرخ» برای فریاد
(درس ۱ فارسی دهم)

۱۲ حسن تعلیل: وقتی شاعر یا نویسنده، دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند، آرایهٔ «حسن تعلیل» پدید می‌آید.

چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

شاعر علت رنگ کردن موهای خود را «عزاداری برای دوران پیری» می‌داند.

توجه: معمولاً حسن تعلیل‌ها، مبتنی بر آرایهٔ «تشخیص» هستند.

◄ برای پی‌بردن به حسن تعلیل، ابتدا واقعهٔ طبیعی را که رخ داده است و نظر شاعر را جلب کرده، پیدا کنید. در مثال بالا «رنگ کردن

www.hoseinbanaei.ir

مو» واقعهٔ طبیعی است که شاعر برای آن علت ادبی آورده است.
به نظر شما در بیت زیر کدام واقعهٔ طبیعی نظر شاعر را به خود جلب کرده است:

اختران نور مهر دردزدند زان بدو هیچ روی ننمایند

به‌نظر می‌رسد واقعهٔ طبیعی، «ندیدن ستاره‌ها هنگام روز» باشد. که شاعر علّت آن را ادبی بیان کرده است.

معنی بیت: ستاره‌ها نور خورشید را می‌دزدند به همین علّت روی خود را به خورشید نشان نمی‌دهند. (درس ۱۰ فارسی یازدهم)

۱۳ رباعی: شعری است مرکب از دو بیت (چهار مصراع) که مصراع‌های اول، دوم و چهارم هم‌قافیه هستند. این قالب بر وزن «لاحول ولا قوة الا بالله» سروده می‌شود.

- خیام، عطار، مولوی و بابا افضل از رباعی‌سرایان نامدار هستند.
- اولین هجای مصراع اول رباعی از سه واج تشکیل شده است.

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی‌بادهٔ گلرنگ نمی‌شاید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست تا سبزهٔ خاک ما تماشاگر کیست

هجای اول مصراع اول (ابـ ← ء ـَ ب)

توجه: گاهی ممکن است مصراع سوم هم با دیگر مصراع‌ها هم قافیه شود.

(درس ۱۰ فارسی یازدهم)

۱۴ سجع: واژه‌هایی که در پایان جمله‌ها می‌آیند و در وزن (تعداد هجا)، واج‌های پایانی (صامت و مصوت) و یا وزن و واج پایانی هماهنگ هستند، واژه‌های «مسجع» می‌گویند.

الهی عبدالله عمر بکاست اما عذر نخواست

توجه: سجع حداقل در دو جمله شکل می‌گیرد.

(درس ۶ فارسی دهم)

۱۵ کنایه: به کار گرفتن عبارتی است که دو معنی دارد، معنی نزدیک (اولیه) و معنی دور (مفهوم) و مقصود گوینده معنی دور است:
سپرانداختن: کنایه از «تسلیم شدن»

توجه: کنایه‌ها معمولاً به صورت عبارت فعلی به کار برده می‌شوند. (سماق مکیدن، دل بستن...)

- ضرب‌المثل‌ها، کنایه محسوب می‌شوند.

«کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز»

۱۶ متناقض‌نما: دو صفت یا دو مفهوم که نقض‌کنندهٔ یکدیگر هستند برای یک چیز به‌کار گرفته می‌شوند و زیبایی ادبی ایجاد می‌شود و به آن «متناقض‌نما» (پارادوکس) می‌گویند.

«کنارنام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی»

توجه: در متناقض‌نما باید دو مفهوم نقض‌کننده برای یک چیز به‌کار گرفته شوند.

(درس ۵ فارسی یازدهم)

۱۷ مثنوی: مثنوی (دوتایی) شعری است که هر بیت آن قافیه‌ای جداگانه دارد و چون از این جهت محدودیتی ندارد، شاعران در سرودن منظومه‌های داستانی، غالباً از قالب «مثنوی» بهره می‌گیرند.

(درس ۶ فارسی دهم)

۱۸ مراعات نظیر: به کار بردن دو یا چند واژه که به نوعی با هم نسبتی دارند (کاربرد شبکهٔ معنایی در شعر و نثر)

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»

(درس ۱۷ فارسی دهم)

۱۹ مجاز: یک واژه، معنای اصلی و حقیقی خود را از دست می‌دهد و معنای جدید می‌پذیرد:

جهان دل نهاده بر این داستان (جهان: مردم جهان)

توجه: بیت یا عبارت مورد نظر را معنی کنید تا بفهمید کدام واژه معنی حقیقی خود را ندارد.

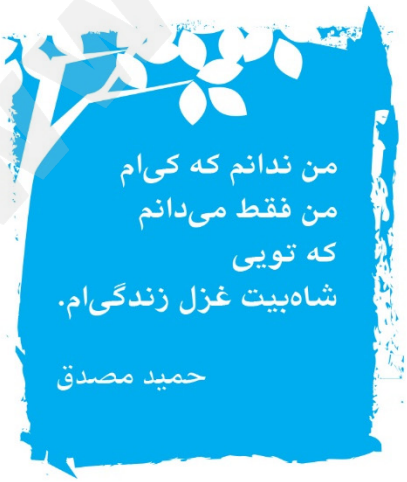
(درس ۱ فارسی دهم)

۲۰ واج‌آرایی: تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در کلمات یک مصراع، بیت یا عبارت، به گونه‌ای که کلام را آهنگین کند و بر تأثیر سخن بیفزاید.

صدای سنگین سکوت را در سرسرا پیچیده بود. (تکرار واج «س»)

توجه: تکرار واج‌ها باید گوش‌نواز باشد تا واج‌آرایی محسوب شود.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است (تکرار واج «خ» و «ز»)



www.hoseinbanaei.ir

ستایش: ملکا، ذکر تو گویم

پویدن: حرکت به‌سوی مقصدی برای به‌دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن
تحفه: هدیه، ارمغان
ثنا: ستایش، سپاس
جزا: پاداش کار نیک
جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.
جود: بخشش، سخاوت، کَرَم
حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین‌معنا که همهٔ کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد.
رحیم: بسیار مهربان از نام‌ها و صفات خداوند
روی: مجازاً امکان، چاره
سرور: شادی، خوشحالی
سزا: سزاوار، شایسته، لایق
شِبه: مانند، مِثل، همسان
عزّ: ارجمندی، گرامی‌شدن، مقابل ذُلّ
فضل: بخشش، کَرَم
کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند
مَلِک: پادشاه، خداوند
نماینده: آن‌که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده
وهم: پندار، تصوّر، خیال
یقین: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.

درس یکم: شکرِ نعمت
گنج حکمت: گمان

اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی
اِنابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن
باسق: بلند، بالیده
بنات: جِ بنت، دختران
بَنان: سرانگشت، انگشت
تاک: درخت انگور، رَز
تتمّه: باقی‌مانده؛ تتمّهٔ دور زمان: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار، مایهٔ تمامی و کمال دورِ زمان رسالت
تحیّر: سرگشتگی، سرگردانی
تضرّع: زاری کردن، التماس کردن
تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
جسیم: خوش‌اندام
حِلیه: زیور، زینت
خوان: سفره، سفرهٔ فراخ و گشاده
دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.
ربیع: بهار
روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به‌دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ وظیفهٔ روزی: رزق مقرّر و معیّن

www.hoseinbanaei.com

شفیع: شفاعت‌کننده، پایمرد
شهد: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص
صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر
عاکفان: جِ عاکف، کسانی که در مدّتی معیّن در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.
عزَّ وَ جَلّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به‌کار می‌رود.
عُصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره
فاحش: آشکار، واضح
فایق: برگزیده، برتر
فرّاش: فرش‌گستر، گسترندهٔ فرش
قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.
قدوم: آمدن، قدم‌نهادن، فرارسیدن
قسیم: صاحب جمال
کاینات: جِ کاینه، همهٔ موجودات جهان
کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن
مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجّه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همهٔ احوال، عالِم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجّه به غیرِحق
مزید: افزونی، زیادی
مُطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌بَرَد.
معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.
معترف: اقرارکننده، اعتراف‌کننده
مَفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایهٔ افتخار
مفرِّح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز
مکاشفت: کشف‌کردن و آشکارساختن، در اصطلاح عرفانی، پی‌بردن به حقایق است.
منسوب: نسبت داده شده
منّت: سپاس، شُکر، نیکویی
منکَر: زشت، ناپسند
موسم: فصل، هنگام، زمان
ناموس: آبرو، شرافت
نبات: گیاه، رُستنی
نبی: پیغمبر، پیام‌آور، رسول
نسیم: خوش‌بو
واصفان: جِ واصف، وصف‌کنندگان، ستایندگان
ورق: برگ
وسیم: دارای نشان پیامبری
وظیفه: مقرّری، وجه معاش

درس دوم: مست و هشیار
شعرخوانی: در مکتب حقایق

ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مربّی است.
افسار: تسمه و ریسمانی که به سر وگردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.
اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری
تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری
حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
خمّار: می‌فروش
داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گَرد
درهم: درَم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.

www.hosseinbanaei.com

دینار: واحد پول، سکّهٔ طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است.
ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلّقات آن ندارد.
صنعت: پیشه، کار، حرفه
صواب: درست، پسندیده، مصلحت
غَرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن
گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهّدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفّق شدن در مسابقه و به‌دست آوردن گرو
محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
مدام: همیشه، پیوسته، مِی
مُلک: سرزمین، کشور، مملکت؛ دارِ ملک: دارالملک، پایتخت
واعظ: پند دهنده، سخنورِ اندرزگو
والی: حاکم، فرمانروا
وجه: ذات، وجود

درس سوم: آزادی
گنج حکمت: خاکریز

اجانب: جِ اجنبی، بیگانگان
احداث شدن: ساخته شدن
استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن
بیت‌الاحزان: خانهٔ غم‌ها، جای بسیار غم‌انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن در غم فراقِ یوسف علیه‌السلام گریه می‌کرده است.
بیت‌الحَزَن: خانهٔ غم، ماتمکده
ثابت‌قدم: ثابت‌رأی و ثابت عزم، دارای ارادهٔ قوی
سلسله‌جنبان: محرّک، آن‌که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.
طَرْف: کناره، کنار
مسلک: روش، طریق
موافق: هم‌رای و همراه

درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

www.hoseinbanaei.ir

درس پنجم: دماوندیه
روان‌خوانی: جاسوسی که الاغ بود

آوند: آونگ، آویزان، آویخته
ارغند: خشمگین و قهرآلود
بگسل: پاره‌کن، جداکن؛ در متن درس: نابود کن
پس‌افکند: پس‌افکنده، میراث
زُل‌زدن: با چشمی ثابت و بی‌حرکت به چیزی نگاه کردن
ستوران: جِ ستور، حیوانات چارپا خاصّه اسب، استر و خر
سریر: تخت پادشاهی، اورنگ
سعد: خوشبختی، متضادّ نحس، اختر سعد: سیّارهٔ مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.
سفله: فرومایه، بدسرشت
سلّانه‌سلّانه: آرام‌آرام، به آهستگی
شرزه: خشمگین، غضبناک
ضماد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضمادکردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم‌نهادن
عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به‌وسیلهٔ انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.
عطا: بخشش، دهش
فسرده: یخ‌زده، منجمد
فغان: ناله و زاری، فریاد
کلوخ: پاره‌گِل خشک شده به صورت سنگ، پاره‌گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر
کُلَه‌خود: کلاه‌خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.
گرزه: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک
معجر: سرپوش، روسری
معطّل: بیکار، بلاتکلیف؛ معطّل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن
نحس: شوم، بدیُمن، بداختر

درس ششم: نی‌نامه
گنج حکمت: آفتابِ جمال حق

اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روحِ انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این‌چنین
بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کُند است.
بی‌گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب
پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتّب، حجاب
تاب: فروغ، پرتو
تریاق: پادزهر، ضدّ زهر
حریف: دوست، همدم، همراه
حسب: برابر، اندازه، بر طبق
خوش‌حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.
دستور: اجازه، وزیر
دمساز: مونس، همراز، دردآشنا
سور: جشن
شرحه‌شرحه: پاره‌پاره؛ شرحه: پارهٔ گوشتی که از درازا بریده باشند.
شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند.

www.hoseinbanaei.com

ظن: گمان، پندار
مستغرق: مجذوب، شیفته؛ مستغرق‌گشتن: حیران و شیفته‌شدن
مستمع: شنونده، گوش‌دارنده
مستور: پوشیده، پنهان
نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند

درس هفتم: در حقیقت عشق
شعرخوانی: صبحِ ستاره باران

بزم: محفل، ضیافت
بی‌خودی: بی‌هوشی، حالت از خودرَستگی و به معشوق پیوستن
جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی
جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند
حُسن: نیکویی، زیبایی
روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقولهٔ روح و جان باشد.
سامان: درخور، میسّر، امکان
سودا: خیال، دیوانگی
شیدایی: دیوانگی
فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.
کمال: کامل‌بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفت‌های خوب
محب: دوستدار، یار، عاشق
مَمات: مرگ، مُردن
نغمه: نوا، ترانه، سرود

درس هشتم: از پاریز تا پاریس
گنج حکمت: سه مَرکب زندگی

اتراق: توقّف چند روزه در سفر به جایی، موقّتاً در جایی اقامت گزیدن
استبعاد: دوردانستن، بعیدشمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دوربودن از تحقّق و وقوع امری
بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط
پانوراما: پردهٔ نقّاشی که در ساختمانی که سقف مدوّر دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان‌که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.
تداعی: یادآوری، به‌خاطرآوردن
جرّاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.
چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح‌زود
چشمگیر: شایان توجّه، باارزش و مهم
حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.
رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم
سرپَرزدن: توقّف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقّف کوتاه را «سرپَرزدن» می‌گویند.
سوءِهاضمه: بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سرِدل یا نفخ همراه است.
صباح: بامداد، سپیده‌دم، پگاه
طاق: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی:

www.hoseinbanaei.com

طاق احداث‌شده بین دهانهٔ دو تیرآهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند.

طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگه‌داری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.

طیلسان: نوعی ردا

عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز

غایت‌القصوی: حدّ نهایی چیزی، کمالِ مطلوب

فرخنده‌پی: خوش‌قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن

فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر

کازیه: جاکاغذی، جعبهٔ چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.

کِی: پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسلهٔ کیان

کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کی‌ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی‌قباد تا دارا

مارغاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت

مستعجل: زودگذر، شتابنده

مغان: موبدانِ زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند.

مَرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند.

نَمَط: بساط شطرنج

درس نهم: کویر
روان‌خوانی: بوی جوی مولیان

آستانه: آستان، آغاز

ابدیت: جاودانگی، پایندگی، بی‌کرانگی

ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبّت همراه با احترام

استشمام: بوییدن

اسرا: در شب سیرکردن، هفدهمین سورهٔ قرآن کریم

اندوه‌گسار: غم‌گسار، غمخوار

انگاره: طرح، نقشه

اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا

ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به‌صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد

بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی

بَن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پستهٔ وحشی

پرنیان: پارچهٔ ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر

تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

تفرّجگاه: گردشگاه، جای تفرّج، تماشاگاه

تلقّی: دریافت، نگرش، تعبیر

تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماهِ گرما

حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفهٔ اسلامی

دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا

سَموم: باد بسیار گرم و زیان‌رساننده

شبدر: گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدرِ دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از روییدن چیده شده باشد.

شیهه: صدا و آواز اسب

طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن‌که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده

عدلیّه: دادگستری

غرفه: بالاخانه، هر یک از اتاق‌های کوچکی که

www.noseinbanaei.com

در بالای اطراف سالن یا یک محوّطه می‌سازند که مشرف بر محوّطه است.

فقه: علم احکام شرعیه، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنّت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است.

قاش: قاچ، قسمت برآمدهٔ جلوی زین؛ کوههٔ زین

قدس: پاکی، صفا، قداست

قندیل: چراغ یا چهل‌چراغی که می‌آویزند.

کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان

کَهَر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.

کُرَند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر

ماورا: فراسو، آن‌سو، ماسوا، برتر

ماوراءالطّبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها

مباهات: افتخار، سرافرازی

مَدرس: محلّی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن

مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن

معلّق: آویزان، آویخته شده

نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی

نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگریستن

یغما: غارت، تاراج؛ به یغمارفتن: غارت‌شدن

درس دهم: فصلِ شکوفایی
گنج حکمت: تیرانا!

برزخ: حدّ فاصل میان دوچیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصلهٔ بین دنیا و آخرت

چشمداشت: انتظار و توقّع امری از چیزی یا کسی؛ چشم‌داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن

داعیه: ادّعا

زخمه: ضربه، ضربه‌زدن

گشاده‌دستی: بخشندگی، سخاوت

درس یازدهم: آن شب عزیز
شعرخوانی: شکوه چشمان تو

بی‌حفاظ: بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدیدکردن کسی گفته می‌شود.

پگاه: صبحِ زود، هنگام سحر

تعلّل: عذر و دلیل‌آوردن، به تعویق‌انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال‌کردن

جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه

حزین: غم‌انگیز

حمایل: نگه‌دارنده، محافظ؛ حمایل‌کردن: محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر

حیثیت: آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.

خشاب: جعبهٔ فلزیِ مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لولهٔ سلاح می‌شود.

دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت‌وآمد

دیباچه: آغاز و مقدّمهٔ هر نوشته

روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه‌السلام خوانده

www.hosseinbanaei.com

می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی
شامَه: حسّ بویایی
شَبَح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایهٔ موهوم از کسی یا چیزی
شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به‌وجود می‌آید.
طفره‌رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه‌آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح‌دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر
کلافه: بی‌تاب و ناراحت به علّت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده
گُردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.
متقاعد: مُجاب‌شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعدکردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن
مجسّم: به‌صورت جسم درآمده، تجسّم‌یافته
محضر: دفترخانه، دادگاه
مُسلِم: پیرو دین اسلام
مُصِر: اصرارکننده، پافشاری کننده
مَعبَر: محل عبور، گذرگاه

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
گنج حکمت: به جوانمردی کوش

آزرم: شرم، حیا
ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاعِ ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت

اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر
ایمِن: در امن، دل‌آسوده
بریان: در لغت کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان‌شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن
پُرمایه: گران‌مایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی
تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت
تطاول: ستم و تعدّی، به زور به چیزی دست پیدا کردن
تعصّب: طرفداری یا دشمنیِ بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصّب: به حمایت و جانب‌داری
حَشَم: خدمتکاران، خویشان و زیردستانِ فرمانروا
حلقه‌به‌گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع
خَستن: زخمی کردن، مجروح کردن
خُود: کلاه‌خود
خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج
دستور: وزیر، مشاور
زوال: نابودی، از بین‌رفتن
سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه‌داشتن مایعات
سپَردن: طی کردن، پیمودن
سمن: نوعی درخت گل، یاسمن
شبیخون: حملهٔ ناگهانی دشمن در شب
طرح افکندن: کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن
عَجَم: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به‌ویژه

www.hosseinbanaei.com

ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران
عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی
غربت: غریبی، دوری از خانمان
فرهیختگی: فرهیخته‌بودن، فرهیخته: برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ
فریادرس: یاور، دستگیر
کُربت: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم
مقرّرشدن: قرارگرفتن، ثبات و دوام‌یافتن
مکاید: جِ مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حیله‌ها
مَلِک: پادشاه، سلطان
موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور
نقصان: کم‌شدن، کاهش‌یافتن
نمازبردن: تعظیم‌کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم
نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبّت‌آمیز یا بخشیدنِ چیزی مورد محبّت قراردادن
نیک‌پی: خوش‌قدم
نیکی دهش: نیکی‌کننده
ولایت: کشور، سرزمین
هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه
هیون: شتر، به‌ویژه شتر قوی‌هیکل و درشت‌اندام

درس سیزدهم: خوانِ هشتم
شعرخوانی: ای میهن!

تنیده: درهم بافته
رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.
زخم‌کاری: ضربهٔ مؤثّر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.
سورت: تندی و تیزی، حدّت و شدّت
ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا
عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.
عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار
مرادف: مترادف، هم‌ردیف
مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده
مَنتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)
ناورد: نبرد
هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)
هول: وحشت‌انگیز، ترسناک

درس چهاردهم: سی‌مرغ و سیمرغ
گنج حکمت: کلان‌تر و اولی‌تر!

استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازیِ سالک از هر چیز جز خدا
اعانت: یاری‌دادن، یاری
افسرده: منجمد، سرمازده
اکناف: جِ کَنَف، اطراف، کناره‌ها
اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند.)
تجرید: در لغت به معنای تنهایی‌گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی‌شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.
تَعَب: رنج و سختی

www.hoseinbanaei.com

تفرید: دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطّار در معنی گم شدن عارف در معروف به‌کار می‌برد؛ یعنی وقتی‌که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.

دعوی: ادّعا، ادّعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی.

زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌بَرَند.

سروش: پیام‌آور، فرشتهٔ پیام‌آور

شگرف: قوی، نیرومند

شیدا: عاشق، دلداده

صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار

کلان: دارای سنّ بیشتر

گرم‌رو: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا

گِرده: قرص نان، نوعی نان

مخاصمت: دشمنی، خصومت

مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت‌داشتن

مقالات: جِ مقالت، گفتارها، سخنان

وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در معنای «بیابان» کاربرد دارد.

درس پانزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

درس شانزدهم: کباب غاز
روان‌خوانی: ارمیا

آزگار: زمانی دراز؛ ویژگیِ آنچه بلند و طولانی به‌نظر می‌آید.

آسمان‌جُل: کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان؛ جُل: پوشش به‌معنای مطلق

استشاره: رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی

استیصال: ناچاری، درماندگی

اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار

اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز

امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

انضمام: ضمیمه‌کردن؛ به انضمامِ: به ضمیمهٔ، به همراهِ

www.hosseinbanaei.com

بادی: آغاز (در اصل به معنیِ آغازکننده است)
بحبوحه: میان، وسط
بدقواره: آن‌که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
بذله: شوخی، لطیفه
برجک: سازهٔ چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.
بقُولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات
بلامعارض: بی‌رقیب
بَلَّعتُ: فروبُردم، بلعیدم؛ صرف کردنِ صیغهٔ بَلَّعتُ: خوردن
پاپی شدن: در امری اصرار ورزیدن

پتیاره: زشت و ترسناک
پرت‌وپلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اوّل می‌آید، «مرکّب اِتباعی» یا «اِتباع» می‌گویند.
ترفیع: ارتقایافتن، رتبه‌گرفتن
تصدیق: تأییدکردن درستیِ حرف یا عملی، گواهی دادن به صحّت امری
تصنّعی: ساختگی
تک‌وپوز: دک‌وپوز، به طنز، ظاهر شخص به‌ویژه سروصورت
تنبوشه: لولهٔ سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیرخاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.
تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسلِ دستی که به وسیلهٔ نوار فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسلِ سنگین
جبهه: پیشانی

جیر: نوعی چرم دبّاغی‌شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیّهٔ لباس، کفش، کیف و مانند آنها به‌کار می‌رود.
چلمن: آن که زودفریب می‌خورد، هالو؛ بی‌عُرضه، دست‌وپاچلفتی
حضّار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران
حلقوم: حلق و گلو
خرت‌وپرت: مجموعه‌ای از اشیا، وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش
خرخره: گلو، حلقوم
خورد رفتن: ساییده شدن و ازبین رفتن
خمره: ظرفی به شکل خُم و کوچک‌تر از آن
خفایا: جِ خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن
خوش‌مشربی: خوش‌مشرب‌بودن؛ خوش‌معاشرتی و خوش‌صحبتی
درزی: خیّاط
دوْری: بشقاب گردِ بزرگ معمولاً با لبهٔ کوتاه
دیلاق: دراز و لاغر
سرسرا: محوّطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که درِ ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به‌جای واژهٔ بیگانهٔ «هال» و همچنین واژه بیگانهٔ «لابی» به تصویب رسانده است)
سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش‌آمدن
شبان: چوپان
شخیص: بزرگ و ارجمند

www.hoseinbanaei.com

شرفیاب‌شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن
شش‌دانگ: به‌طور کامل، تمام
شکوم: شُگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن
شیء عُجاب: اشاره به آیهٔ «اِنَّ هذا لَشَیء عجاب. (سورهٔ ص/ آیهٔ ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به‌کار می‌رود.
صلهٔ ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن
عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.
علامه: آن‌که دربارهٔ رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.
غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی
قطعهٔ بعد أخری: تکّه‌ای بعد از تکّهٔ دیگر
کاهدان: انبار کاه
کأن لم یکی شیئا مذکورا: بخشی از آیهٔ اول سورهٔ دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.
کَبّاده: وسیله‌ای کمانی‌شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کبادهٔ چیزی را کشیدن: ادّعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن
کتل: پشته، تپه
کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی.
کلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کَلَک چیزی را کندن: خوردن یا نابودکردن چیزی
کنده: تنهٔ بریده‌شدهٔ درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم
لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک
ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به‌ثمررسیدن
ما یتعلقُ به: آنچه بدان وابسته است.
مایحتوی: آنچه درون چیزی است.
متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلّقات به‌کار رفته است)
متکلم وحده: آن‌که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.
مجلس آرا: آن‌که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم‌آرا
محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظور گیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن(املای این واژه به صورت محذور نیز آمده است)
محظوظ: بهره‌ور
مخلفات: چیزهایی که به یک مادهٔ خوردنی اضافه می‌شود یا به‌عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.
مضغ: جویدن
معهود: عهدشده، شناخته‌شده، معمول
معوج: کج
نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل
واترقیدن: تنزّل کردن، پس‌روی کردن
وجنات: صورت، چهره
ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
هم‌قطار: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.
هویدا: روشن، آشکار

www.hosseinbanaei.com

درس هفدهم: خندهٔ تو
گنج حکمت: مسافر

اخته: بیرون کشیده، برکشیده
دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.
ذی‌حیات: دارای حیات، زنده، جاندار
سرحد: مرز، کرانه
غایی: منسوب به غایت، نهایی

درس هجدهم: عشق جاودانی
روان‌خوانی: آخرین درس

ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.
اعلان: آشکارکردن چیزی و باخبرساختن مردم از آن
اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن؛ اهتمام‌ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام‌دادن آن
بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.
تسکین: آرامش، آرام کردن
تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی
جلی: ویژگی خطّی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.
سجایا: ج سجیه، خوها، خُلق‌ها و خصلت‌ها
صحیفه: کتاب
عتاب: سرزنش، ملامت، تندی
غرْس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه
کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی
کفایت: کافی، بسنده

متنبه‌شدن: به زشتی عمل خود پی‌بردن و پندگرفتن
مخیله: خیال، قوهٔ تخیل، ذهن
معمر: سالخورده

نیایش: لطف تو

افسرده: بی‌بهره از معنویت، بی‌ذوق و حال
جبین: پیشانی
روایی: ارزش، اعتبار

www.hoseinbanaei.com

نمونه سوالات فارسی

قلمرو زبانی (معنی واژه، املا و دستور)

۱- معنی واژگان مشخّص شدهٔ زیر را بنویسید.

الف) آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند.　　ب) حُسن بر خوبان غرامت می‌کند.

پ) شیرمردی باید این ره را شگرف.　　ت) جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا

۱- **الف)** همراهی کردن،بدرقه کردن (درس ۹- ص ۷۰)

ب) تاوان ، جبران خسارت مالی و غیر آن (درس ۲- ص ۲۰)　* هرچند این بیت ازکتاب چاپ ۹۸ حذف شده است .

پ) قوی ،نیرومند (درس ۱۴ – ص ۱۲۰)　**ت)**ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد(درس ۱۱-ص۹۰)

۲- با توجّه به گزینه‌های زیر برای هریک از واژگان داخل جدول، یک معادل معنایی بیابید.

الف) پس هماوای خروش خشم، با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود

ب) از آن‌همه زیبایی‌ها و نشئه‌های سرشار از شعر و خیال محروم‌تر می‌شدم.

	معنا	واژهٔ معادل
الف	لرزان	
ب	حالت سرخوشی	

۲- * « **معادل معنایی**»: (۰/۵نمره)

ردیف	معنا	واژهٔ معادل
الف	لرزان	مرتعش(درس ۱۳- ص۱۱۰)
ب	حالت سرخوشی	نشئه(درس۹- ص۷۳)

۳- دو مورد نادرستی املایی را در گروه کلمات زیر، بیابید و درست آن‌ها را بنویسید.

«عبا و خودداری – طیلسان آبی- قضا و تقدیر – مباحات و افتخار – امارت و فرمانروایی- برخاستن پیامبران»

۳- * **شکل درست واژه های نادرست املایی:**(۰/۵نمره)　ابا(درس ۱۶- ص ۱۳۶) – مباهات(درس رواخوانی ۲- ص۷۹)

۴- در هریک از موارد زیر یک نادرستی املایی دیده می شود؛ آن‌ها را بیابید و درست هریک را بنویسید .

الف) نمی‌پذیرفتید و طفره می‌رفتید ولی اسرارهای من بود که بوی التماس می داد و عاقبت شما را متقاعد کرد.

ب) شیرمرد عرصهٔ ناوردهای حول / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود

۴- الف) اصرار؛ ص ۸۹ ؛ ۰/۲۵　　ب) هول ؛ ص ۱۱۰ ؛ ۰/۲۵

۴- در گروه کلمه‌های زیر، دو مورد نادرستی املایی وجود دارد؛ شکل درست هریک را بنویسید.

«استیصال و درماندگی – سوء هاضمه – مسطور و پوشیده – اجین و آمیخته – مأوا و پناهگاه»

۴- مستور و پوشیده ؛ ص ۴۷ ؛ ۰/۲۵　　عجین و آمیخته ؛ ص ۶۲ ؛ ۰/۲۵

نمونه سوالات فارسی

۵- در گروه کلمه‌های زیر، دو مورد نادرستی املایی وجود دارد؛ شکل درست هریک را بنویسید.
«استیصال و درماندگی – سوء هاضمه – مسطور و پوشیده – اجین و آمیخته – مأوا و پناهگاه»

۵- مستور و پوشیده ؛ ص ۴۷ : ۰/۲۵ عجین و آمیخته ؛ ص ۶۲ : ۰/۲۵

۶- نوع حذف را در هریک از موارد زیر تعیین کنید .
الف) بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ب) در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

۶- الف) معنوی (حذف فعل است)؛ ص ۱۶ : ۰/۲۵ ب) لفظی (حذف فعل است) ؛ ص ۱۶ : ۰/۲۵

۷- **در سرودهٔ «و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده‌است»،**
الف) نوع زمان فعل «آمده است» را بنویسید. ب) ترکیب «احساس عشق» وصفی است یا اضافی؟

۷- الف) ماضی نقلی، ۰/۲۵، ص ۱۵۵ ب) ترکیب اضافی، ۰/۲۵، ص ۱۵۵

۸- **بیت زیر به شیوهٔ بلاغی سروده شده است؛ آن را به یک جمله عادی برگردانید.**
«چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند»

۸- «چون زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند گشت»، ۰/۵، ص ۳۴

۹- **مفهوم فعل «ساخت» را در عبارت‌های زیر بنویسید.**
الف) آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. ب) او با ناملایمات زندگی ساخت.

۹- الف) فراهم کرد، ۰/۲۵، ص ۱۰۵ ب) سازش کرد، ۰/۲۵، ص ۱۰۵

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۱۰- نقش دستوری واژه های مشخّص شده را بنویسید.

الف) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می گرداند.

ب) سرانجام گفت ایمن از هردوان نگردد مرا دل، نه روشن روان

ج) تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دل‌بند

۱۰- الف) دل: مفعول، ۰/۲۵، ص ۵۴ ؛ ب) ایمن: مسند، ۰/۲۵، ص۱۰۵ ؛ ج) ت: مضافٌ الیه، ۰/۲۵، ص۳۴

۱۱- با توجّه به گروه های اسمی زیر، جدول را کامل کنید.

الف)برجسته‌ترین شاگرد حوزهٔ ادبیات

ب) قلب آن کویر

صفتِ مضافٌ الیه	مضافٌ الیهِ مضافٌ الیه

۱۱- صفت مضافٌ الیه: آن، ۰/۲۵ ، ص ۷۵؛ مضافٌ الیه مضافٌ الیه: ادبیات ،۰/۲۵، ص ۶۶

۱۲- مفهوم هریک از کنایه‌های مشخّص شده را بنویسید.

الف) می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مَرده حلّاجی.

ب) هرکه بی‌روزی است، روزش دیر شد

۱۲-الف) میزان قدرت و توانایی،۰/۲۵، ص۱۴۲ ؛ ب) عمرش تباه شد. ۰/۲۵، ص۴۷

۱۳- تفاوت معنایی فعل «گذشت» را در جمله‌های زیر بنویسید.

الف) دوران جوانی گذشت. ب) او از حقّش گذشت.

۱۳- ❋تفاوت معنایی فعل : (۰/۵نمره) (درس ۱۲- کارگاه متن پژوهی) الف- سپری شد ب) بخشید(= صرف نظر کرد)

۱۴- در عبارت زیر یک نمونه «حذف فعل و نوع آن» را مشخّص کنید.

«سپاس خورشید را که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر گوهرافشانی.»

۱۴- ❋ حذف فعل و نوع آن : (۰/۵نمره) (گنج حکمت ۵- تیرانا ص ۸۷) ابر، گوهر افشانی [می کند] به قرینهٔ لفظی

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۱- معنی هر یک از واژه‌های مشخّص‌شده را بنویسید.
الف) عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف
ب) محبّت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند.
ج) با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود / خواند
د) چنین روز مبارکی صلهٔ ارحام نکنی کی خواهی کرد؟

۲- برای واژه‌های «کتاب» و «تماشا» از میان واژه‌های فروغ، رواق، نظاره، پگاه، صحیفه، سروش معادل معنایی بیابید.

۳- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
الف) دیروز در (قربت - غربت) باغ، من بودم و یک چمن داغ
ب) تن ز جان و جان ز تن (مستور - مسطور) نیست

۴- در گروه کلمه‌های زیر، چهار مورد نادرستی املایی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید.
سپید معجر - شبه و سایه - تیلسان مدیترانه - رمق و توان - صورت سرمای دی - آزرم و حیا - شیرارقند - مزید و افزونی

۵- نقش دستوری هر یک از واژه‌های مشخّص‌شده را بنویسید.
«هر کسی از ظنّ خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من»

۶- الگوی ساخت کدام جمله «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است؟
۱) زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.
۲) عشق جاودانی، همواره معشوق را جوان می‌بیند.
۳) در این سفر، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.
۴) عشق از بهراین معنی، فرضِ راه آمد.

۷- در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، نوع وابستهٔ وابسته را تعیین نمایید.
الف) هفت فرسخ راه
ب) دامنهٔ کوه‌های شمالی

۱- الف) جمع عاکف، کسانی که در مدّت معیّن در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. (۰/۲۵)
ب) نهایت (۰/۲۵)
ج) دارای ارتعاش، لرزنده (۰/۲۵)
د) به دیدار خویشاوندان رفتن و احوال‌پرسی از خویشان (۰/۲۵)

۲- کتاب: صحیفه (۰/۲۵) ؛ تماشا: نظاره (۰/۲۵)

۳- الف) غربت (۰/۲۵) ب) مستور (۰/۲۵)

۴- شبح‌وسایه(۰/۲۵)-طیلسان(۰/۲۵)-سورت سرما(۰/۲۵)-ارغند(۰/۲۵)

۵- یار: مسند (۰/۲۵) - اسرار: مفعول (۰/۲۵)

۶- گزینهٔ «۲» (۰/۲۵)

۷- الف) ممیّز (۰/۲۵) ب) صفت مضاف‌الیه (۰/۲۵)

نمونه سوالات فارسی

۸- معنی هر یک از ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) تو مشت درشت روزگاری / از گردش قرن‌ها پس‌افکند

ب) از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به درآید

ج) بخند: زیرا خندهٔ تو / برای دستان من شمشیری است آخته.

د) ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. در خرد و بینش، او را همتایی نیست.

ه) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

د) سیاوش چنین گفت کای شهریار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

ی) حالا دیگر مصطفی در خوش زبانی، نوک جمع را چیده است.

۹- با توجه به نوشتهٔ زیر، دو مورد از صفات خداوند را بنویسید.

پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندَرد و وظیفهٔ روزی به خطای منکر نبرد.

۱۰- هر یک از ابیات زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

الف) جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهروطن / بِدَر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

ب) کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ و کی‌اش نام نهادند؟

۱۱- مفهوم مشترک دو بیت زیر را بنویسید.

«شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته مپسند»

«دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ / برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟»

۸- الف) ای دماوند تو مشت بزرگ روزگار هستی که هنوز پس از قرن‌ها به عنوان میراثی باقی مانده‌ای. (۰/۵)

ب) هیچ‌کس نمی‌تواند با رفتار و سخنانش از عهدهٔ شکرگزاری خداوند برآید. (۰/۷۵)

ج) بخند؛ زیرا خنده و شادمانی تو، مانند شمشیری برکشیده در دستان من است. (شادی تو سلاحی برای مبارزات من است) (۰/۵)

د) ما پرندگان هم رهبر و پادشاهی داریم که در خرد و بینش، همانندی ندارد. (۰/۷۵)

ه) روزگاری همهٔ مردم دنیا به ایتالیا توجّه داشتند و از آن بیم داشتند. (۰/۵)

و) سیاوش گفت ای پادشاه! تحمّل دوزخ در برابر این تهمت برای من آسان‌تر است. (۰/۵)

ی) اکنون مصطفی در خوش‌صحبتی، برجمع مسلّط شده است. (۰/۵)

۹- ستّارالعیوب بودن (۰/۲۵) روزی‌رسانی یا رزّاق بودن خداوند (۰/۲۵)

۱۰- الف) وطن‌پرستی یا جان‌فشانی در راه وطن (۰/۲۵)

ب) ناپایداری قدرت (۰/۲۵)

۱۱- دعوت به اعتراض و ترک خاموشی و سکوت (۰/۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۱۲- معنی هر یک از واژه‌های مشخّص‌شده را بنویسید.
الف) یک دست ظرف و لوازم عاریه بگیریم.
ب) گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود
ج) استادان در مَدرَس‌های مدارس می‌نشستند.
د) چه چیزی می‌تواند سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

۱۳- واژهٔ «همّت» در هر یک از ابیات زیر به چه معناست؟
الف) «همّت» اگر سلسله جنبان شود — مور تواند که سلیمان شود
ب) «همّت» از باد سحر می‌طلبم گر ببرد — خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

۱۴- املای درست هر واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.
الف) پیرمرد از داخل (کاذیهٔ - کازیهٔ) روی میز یک پاکت کهنه برداشت.
ب) غرق غباریم و (غربت - قربت) با من بیا سمت باران
ج) از این تنگ (خوار - خار) است اگر بگذرم

۱۵- در هر یک از موارد زیر، یک نادرستی املایی بیابید و درست آن را بنویسید.
الف) شیرمرد عرصهٔ ناوردهای حول، پور زال زر، جهان پهلو ...
ب) من هر چه تعارف می‌کنم تو بیش‌تر عبا و امتناع می‌ورزی.
ج) فاصلهٔ بچّه‌های بی‌حفاض، با خاکریز کم‌تر می‌شد.

۱۲- الف) آن چه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. (۰/۲۵)
ب) مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا (۰/۲۵)
ج) محلی که در آن تدریس کنند، موضع درس گفتن (۰/۲۵)
د) جِ سجیه، خوها، خلق‌ها و خصلت‌ها (۰/۲۵)

۱۳- الف) اراده، عزم و تلاش (۰/۲۵)
ب) یاری، عنایت و توجّه (۰/۲۵)

۱۴- الف) کازیه (۰/۲۵) ب) غربت (۰/۲۵)
ج) خوار (۰/۲۵)

۱۵- الف) هول (۰/۲۵) ب) ابا (۰/۲۵)
ج) حفاظ (۰/۲۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۱۶- معنی هریک از واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید.
الف) دیدم توطئهٔ ما دارد می‌ماسد.
ب) که گفتی سمن داشت اندر کنار
ج) جنگ بود این یا شکار آیا / میزبانی بود یا تزویر؟
د) پیشت آید هرزمانی صد تعب

۱۷- در بیت‌های زیر، تفاوت معنای واژهٔ «دستور» را بررسی کنید.
الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور — که با نادان نه شیون باد و نه سور
ب) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست — لیک کس را دید جان دستور نیست

۱۸- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
الف) واصفان حلیهٔ جمالش به تحیّر(منصوب / منسوب)
ب) گفت از (بهر / بحر) غرامت جامه‌ات بیرون کنم

۱۹- در هریک از موارد زیر، یک نادرستی املایی بیابید و درست آن را بنویسید.
الف) هم‌چنان، که می‌توانست او، اگر می‌خواست، / کان کمندِ شصت خمّ خویش بگشاید / و بیاندازد به بالا، ...
ب) در کتل و گردنهٔ یک دوجین شکم و روده مراحل مضق و بلع و هضم و تحلیل را پیموده است.

۲۰- در گروه کلمه‌های زیر، دو مورد نادرستی املایی وجود دارد؛ درست هریک را بنویسید.
آذرم و حیا - خار و بی‌ارزش - سورت سرمای دی - زهر شمشیر و سنان

۲۱- در نوشتهٔ «پروانه قوت از عشق آتش خورد و همهٔ جهان، آتش بیند.»، نقش دستوری واژه‌های مشخص‌شده را تعیین کنید.

۱۶- الف) به نتیجه می‌رسد، به ثمر می‌رسد. (۰/۲۵)
ب) نوعی درخت گل، یاسمن (۰/۲۵)
ج) دورویی، ریاکاری، نیرنگ (۰/۲۵)
د) رنج و سختی (۰/۲۵)

۱۷- الف) مشاور و وزیر (۰/۲۵)
ب) اجازه، رخصت (۰/۲۵)

۱۸- الف) منسوب (۰/۲۵) ب) بهر (۰/۲۵)

۱۹- الف) بیندازد (۰/۲۵) ب) مضغ (۰/۲۵)

۲۰- آزرم و حیا (۰/۲۵) خوار و بی‌ارزش (۰/۲۵)

۲۱- قوت: مفعول (۰/۲۵) آتش: مسند (۰/۲۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۲۱- در بیت «همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی»، یک برابرمعنایی مناسب برای واژهٔ «شادی» بیابید.

۲۲- برای هر یک از واژه‌های مشخّص‌شده یک برابرمعنایی مناسب بنویسید.

الف) اگر کوه آتش بود بِستَرم

ب) به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد.

۲۳- معنی واژهٔ «دستور»، در بیت «چه نیکو گفت با جمشید دستور/ که با نادان نه شیون باد و نه سور» با معنی آن در کدام گزینه یکسان است؟

۱) گر ایدونک دستور باشد کنون / بگوید سخن پیش تو رهنمون

۲) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست

۳) به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت، صد کاروان

۴) بر مصطفی بهر رخصت دوید / از او خواست دستوری اما ندید

۲۴- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) الّا ولله که امروز باید (ناهار/ نهار) را با ما صرف کنی.

ب) شاهان باز شکاری را روی (شصت/ شست) می‌نشاندند و با خویشتن به شکار می‌بردند.

۲۵- در هر یک از متن‌های زیر، واژه‌ای بیابید که دارای «هم‌آوا» باشد.

الف) کشته هر سو برکف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر/ چاه غدر ناجوان‌مردان/ چاه پستان، چاه بی‌دردان

ب) هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

ج) در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد.

۲۶- در هریک از موارد زیر، املای یک واژه نادرست است؛ آن را بیابید و درست آن را بنویسید.

الف) پیرمرد از داخل کاذیهٔ روی میز، یک پاکت کهنه را برداشت و حوالهٔ مخارج قریب شش ماه من را نوشت.

ب) پس از عزیمت رضاشاه، همهٔ تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و اشیره بازگشتند.

۲۱- سرور (۰/۲۵)

۲۲- الف) طی می‌کنم، می‌پیمایم (۰/۲۵)

ب) طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند. (۰/۲۵)

۲۳- گزینهٔ «۳» (۰/۲۵)

۲۴- الف) ناهار (۰/۲۵) ب) شست (۰/۲۵)

۲۵- الف) غدر (۰/۲۵) ب) ظن (۰/۲۵) ج) عمارت (۰/۲۵)

۲۶- الف) کازیه (۰/۲۵) ب) عشیره (۰/۲۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۲۷- معنی هریک از ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به خطای مُنکَر نبُرد.

ب) در همان بحبوحهٔ بخور بخور منظرهٔ زوال غاز خدابیامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون انداخت.

ج) توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می‌کرد.

د) چه استبعادی دارد که روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسیم!

ه) گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع کار درهم و دینار نیست»

و) چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

ز) فکری ای هم‌وطنان، در ره آزادی خویش بنمایید که هرکس نکند، مثل من است

ح) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

۲۸- درک و دریافت خود را از سرودهٔ زیر بنویسید.

«و اگر دیدی، به ناگاه/ خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است،/ بخند: زیرا خندهٔ تو/ برای دستان من،/ شمشیری است آخته»

۲۹- مفهوم مشترک بیت «یک قصّه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرّر است» با سرودهٔ زیر را بنویسید.

هر روز باید ذکری واحد را مکرّر بخوانم/ و آن چه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»

۲۷- الف) آبروی بندگان را با گناه آشکار نمی‌ریزد (۰/۵) و وجه معاش (رزق و روزی تعیین شده) را به دلیل خطای زشت قطع نمی‌کند (۰/۵)

ب) در همان میانهٔ غذا خوردن، منظرهٔ نابودی غاز (۰/۲۵) مرا به یاد ناپایداری روزگار ریاکار انداخت. (۰/۵)

ج) آتش توپخانه آغاز شده بود و صدای ترسناک آن (۰/۲۵)، صدای ضعیف اسلحهٔ کلاش را محو می‌کرد. (۰/۲۵)

د) بعید نیست که به زودی خاطرات سفر ماه را هم بنویسم. (۰/۲۵)

ه) محتسب: پولی بده (۰/۲۵) و خود را نجات بده (۰/۲۵) مست: موضوعات دینی با پول (رشوه) حل نمی‌شود. (۰/۲۵)

و) مانند رود امیدوار اما ناآرام هستم، (۰/۲۵) به سوی دریای اتحاد مردم می‌روم (۰/۲۵) تا به آرامش برسم. (۰/۲۵)

ز) ای هم‌میهنان برای آزادی خویش چاره‌ای بیندیشید (۰/۲۵) هرکس در پی چاره نباشد با من زندانی تفاوتی ندارد (۰/۲۵)

ح) همهٔ مردم ناراحت شدند و با دیدن چهرهٔ خندان سیاوش از شوق گریستند. (۰/۵)

۲۸- شادی معشوق (وطن) به شاعر امید زندگی و قدرت مبارزه می‌بخشد. (۰/۵)

۲۹- سخن عشق تکراری نیست و عاشق از ذکر نام معشوق خسته نمی‌شود. (۰/۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۲۹- جملهٔ «خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست» در توضیح کدام اصطلاح عرفانی آمده است؟

الف) استغنا　　ب) اشتیاق　　پ) تجدید　　ت) تفرید

۳۰- در کدام بیت، واژه‌ای هم‌معنیِ واژهٔ «جبهه» به کار رفته است؟

الف) دلم را داغ عشقی بر جبین نه　　زبانم را بیانی آتشین ده

ب) الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز　　در آن سینه دلی وان دل همه سوز

۳۱- برای هر یک از واژه‌های مشخّص‌شده، یک برابر معنایی مناسب بنویسید.

الف) بخروش چو شرزه شیر ارغند　　ب) دستتان را بر چشم‌های درشتتان، حمایل کرده بودید.

۳۲- در کدام گزینه غلط املایی وجود دارد؟

الف) مرد نقّال از صدایش ضجّه می‌بارید.　　ب) گفتم: «دِ بگیر که این ناز شصتت باشد.»

۳۳- در بیت «از بهر تو صد بار ملامت بکشم / گر بشکنم این عهد غرامت بکشم، واژگانی را که در زبان فارسی «هم‌آوا» دارند، مشخّص کنید.

۳۴- در هر یک از موارد زیر، املای واژه‌ای نادرست است؛ شکل درست آن را بنویسید.

الف) هنگام چریق آفتاب کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم.

ب) صدای مهیب آن، صدای کودکانه امّا خشک کلاش را در خود حزم می‌کرد.

۳۵- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) تنها برای تعلیم گرفتن، (شبح / شبه) شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.

ب) چو عاجزگشت خسرو در جوابش　　نیامد بیش پرسیدن (ثوابش / صوابش)

ج) سیاوش چنین گفت کای شهریار　　که دوزخ مرا زین سخن گشت (خار/ خوار)

۲۹- پ) تجرید (۰/۲۵)

۳۰- الف) جبین (۰/۲۵)

۳۱- الف) خشمگین و قهرآلود. (۰/۲۵)

ب) نگه‌دارنده، محافظ (۰/۲۵)

۳۲- ب) شست (۰/۲۵)

۳۳- بهر (بحر) (۰/۲۵)　صد (سد) (۰/۲۵)

۳۴- الف) حریغ (۰/۲۵)　ب) هضم (۰/۲۵)

۳۵- الف) شبح (۰/۲۵)　ب) صوابش (۰/۲۵)　ج) خوار (۰/۲۵)

نمونه سوالات فارسی

فارسی دوازدهم

۳۶- مراد از «سَرپرزدن» در عبارت «به قول بیرجندی‌ها در این دو شهر، تنها، یک سرپَری زدیم» چیست؟

۳۷- سرودهٔ زیر را می‌توان نمایانگر کدام صفت برجستهٔ گویندهٔ آن دانست؟

«با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی‌ست ما را فراغتی‌ست که جمشید جم نداشت»

۳۸- «صرف کردن صیغهٔ بلّعتُ» در عبارت زیر، نمایانگر چه مفهومی است؟

«مهمان‌ها بدون تخلّف، تمام و کمال دور میز حلقه زده، در صرف کردن صیغهٔ بلّعتُ اهتمام تامّی داشتند.»

۳۹- بیت زیر نمایانگر کدام‌یک از وادی‌های هفت‌گانهٔ عرفان است؟

«صد هزاران سایهٔ جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو»

۴۰- مولانا در مصراع نخست بیت زیر، چه کسانی را سزاوار هم‌نشینی عارف «نی» دانسته است؟

«نی حریف هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید»

۴۱- کدام بیت بیانگر داوری مردم دربارهٔ «سیاوش» است؟

الف) سر پُر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست

ب) همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی‌گنه دادگر

۴۲- با توجّه به سرودهٔ زیر، مقصود نقّال از «قصّهٔ درد» چیست؟

«همچنان می‌رفت و می‌آمد/ همچنان می‌گفت و می‌گفت قدم می‌زد/ قصّه است این قصّه؛ آری قصّهٔ درد است»

۴۳- «دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جلّ و علا - برداشتن» و بیت زیر، بر کدام مفهوم مشترک تأکید دارند؟

«بنده همان به که ز تقصیر خویش عُذر به درگاه خدای آورد»

۳۶- توقف کوتاه (۰/۲۵)

۳۷- بلندنظری یا مناعت طبع یا قناعت (۰/۲۵)

۳۸- تأکید بر خوردن غذا (۰/۲۵)

۳۹- فقر و فنا یا وادی هفتم (۰/۲۵)

۴۰- هجران کشیده‌ها یا کسانی که از محبوب خود دور شده‌اند. (۰/۲۵)

۴۱- ب) یا «همی داد مژده یکی را دگر/ که بخشود بر بی‌گنه دادگر» (۰/۲۵)

۴۲- مرگ رستم (۰/۲۵)

۴۳- توبه به درگاه خدا (۰/۲۵)